

# فهرست

## فصل ۵: ادبیات انقلاب اسلامی

- ۷۳ درس دهم: در یادلان صفشکن
- ۷۸ کارگاه متن پژوهی
- ۸۰ گنج حکمت: یک گام، فراتر
- ۸۱ درس یازدهم: خاک آزادگان
- ۸۲ کارگاه متن پژوهی
- ۸۳ روان‌خوانی: شیرزنان ایران
- ۸۴ تست‌های فصل پنجم
- ۸۸ پاسخ تست‌های فصل پنجم

## فصل ۶: ادبیات حماسی

- ۹۴ درس دوازدهم: رستم و اشکبوس
- ۹۶ کارگاه متن پژوهی
- ۱۰۱ گنج حکمت: عامل و رعیت
- ۱۰۲ درس سیزدهم: گردآفرید
- ۱۰۹ کارگاه متن پژوهی
- ۱۱۰ شعرخوانی: دلیران و مردان ایران‌زمین
- ۱۱۳ تست‌های فصل ششم
- ۱۱۴ پاسخ تست‌های فصل ششم

## فصل ۷: ادبیات داستانی

- ۱۱۷ درس چهاردهم: طوطی و بقال
- ۱۲۱ کارگاه متن پژوهی
- ۱۲۲ گنج حکمت: ای رفیق!
- ۱۲۳ درس شانزدهم: خسرو
- ۱۳۰ کارگاه متن پژوهی
- ۱۳۱ روان‌خوانی: طراران
- ۱۳۲ تست‌های فصل هفتم
- ۱۳۵ پاسخ تست‌های فصل هفتم

## فصل ۸: ادبیات جهان

- ۱۳۸ درس هفدهم: سپیده‌دم
- ۱۴۱ کارگاه متن پژوهی
- ۱۴۲ گنج حکمت: مزار شاعر
- ۱۴۴ درس هجدهم: عظمت نگاه
- ۱۴۶ کارگاه متن پژوهی
- ۱۴۸ روان‌خوانی: سه پرسش
- ۱۵۱ نیایش: الهی
- ۱۵۲ تست‌های فصل هشتم
- ۱۵۵ پاسخ تست‌های فصل هشتم

ستایش: به نام کردگار

## فصل ۱: ادبیات تعلیمی

- ۶۰ درس یکم: چشمه
- ۶۵ کارگاه متن پژوهی
- ۶۷ گنج حکمت: خلاصه دانش‌ها
- ۶۷ درس دوم: از آموختن، تنگ مدار
- ۶۹ کارگاه متن پژوهی
- ۷۰ روان‌خوانی: دیوار
- ۷۲ تست‌های فصل یکم
- ۷۳ پاسخ تست‌های فصل یکم

## فصل ۲: ادبیات سفر و زندگی

- ۷۶ درس سوم: سفر به بصره
- ۷۷ کارگاه متن پژوهی
- ۷۸ گنج حکمت: شبی در کاروان
- ۷۹ درس پنجم: کلاس نقاشی
- ۸۰ کارگاه متن پژوهی
- ۸۱ روان‌خوانی: پیرمرد چشم ما بود
- ۸۲ تست‌های فصل دوم
- ۸۳ پاسخ تست‌های فصل دوم

## فصل ۳: ادبیات غنایی

- ۸۴ درس ششم: مهر و وفا
- ۸۵ کارگاه متن پژوهی
- ۸۶ گنج حکمت: حقه راز
- ۸۷ درس هفتم: جمال و کمال
- ۸۸ کارگاه متن پژوهی
- ۸۹ شعرخوانی: بوی گل و ریحان‌ها
- ۹۰ تست‌های فصل سوم
- ۹۱ پاسخ تست‌های فصل سوم

## فصل ۴: ادبیات پایداری

- ۹۱ درس هشتم: پاسداری از حقیقت
- ۹۲ کارگاه متن پژوهی
- ۹۳ گنج حکمت: دیوار عدل
- ۹۴ درس نهم: بیداد ظالمان
- ۹۵ کارگاه متن پژوهی
- ۹۶ شعرخوانی: همای رحمت
- ۹۷ تست‌های فصل چهارم
- ۹۸ پاسخ تست‌های فصل چهارم

## ستایش

# به نام کردگار



به نام کردگار هفت افلاک / که پیدا کرد آدم از کفی خاک

**کردگار:** آفریننده، از نام‌های خداوند / **افلاک:** جمع فلک، آسمان، چرخ / **پیدا کرد:** پدید آورد، خلق کرد / **کفی خاک:** یک مشت خاک

● به نام آفریدگار هفت آسمان که انسان را از یک مشت خاک آفرید.

**تلمیح** دشما را از خاک آفریدیم، (سوره طه آیه ۵۵)، داز نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفریده (سوره روم آیه ۲۰).

**دستور** در ترکیب «هفت افلاک»، آمدن «افلاک» به صورت جمع از ویژگی‌های متون کهن است (مطابق عدد و معدود). امروز می‌گوییم: هفت فلک

**موضوع** ستایش پروردگار، خلقت انسان از خاک به وسیله خداوند

الهی، فضل خود را یار ما کن / ز رحمت، یک نظر در کار ما کن

● **فضل:** بخشش، کرم، نیکویی دانش / **رحمت:** بخشش / **نظر کردن:** نگاه کردن

● خداوند! با بخشش و کرم خود، یاری بخش ما باش و از روی رحمت و بخشش به ما توجه و کمک کن.

**چنانچه** یار، کار / **کنار** نظر در کار کسی کردن، کنایه از توجه کردن یا کمک کردن به کسی

**دستور** «الهی» منادا و شبه جمله است. «فضل خود را یار ما کن» جمله چهارجزیی با مفعول و مسند است: تو فضل خود را یار ما کن.

نهاد مفعول معش فعل

**اهمیت ادبی** فضل (هم‌ریشه با فضیلت، فاضل)

**موضوع** ستایش پروردگار، طلب رحمت و بخشش از خداوند

### شبه جمله

شبه جمله‌ها گروهی از کلمات یا اصوات‌اند که مانند جمله می‌توانند معنای کاملی را منتقل کنند و به همین دلیل در شمارش جملات،

یک جمله مستقل شمرده می‌شوند. شبه جمله‌ها به دو دسته صوت و منادا تقسیم می‌شوند.

**صوت:** کلماتی که برای بیان احساسات و حالت‌های عاطفی استفاده می‌شوند.

**مثال ۱:** هان، هیس، به‌به، آی، افسوس، آری، نه، دروغ، ای کاش، آمین، ماشاء الله، ان‌شاء الله، زینهار، آفرین، احسنت

**منادا:** کلماتی که برای صدا زدن و مخاطب قرار دادن فردی به کار می‌روند.



مثال ۲: ای مردا، حافظا! منادا گاهی با حروف ندا (ای، ا) به کار می‌رود و گاهی بدون آن: «سعدی! به روزگاران، مهری نشسته بر دل، در این موارد از لحن و آهنگ کلام می‌توان به منادا پی برد.  
 نکته: گاهی شاعر منادا را حذف می‌کند اما وصف مربوط به منادا (بعد از حرف ندا) باقی می‌ماند؛ برای مثال شاعر به جای این که بگوید: «ای کسی که همه هستی از تو پیدا شده» می‌گوید: «ای همه هستی ز تو پیدا شده»  
 حرف ندا منادا / وصف مربوط به منادا / حرف ندا / وصف مربوط به منادا



تویسی رزّاقی هر پیدنا و پنهان / تویسی خَلّاقی هر داننا و نادان

رزّاق: روزی‌دهنده / خَلّاق: آفریننده، آفریدگار

• تو روزی‌رسان هر موجود آشکار و پنهان هستی و تو خلق‌کننده همه موجوداتی: چه آن‌ها که دارنده عقل‌اند و چه موجوداتی که از آن بی‌بهره‌اند (گیاه، حیوان و ...).

**نشان** پیدنا و پنهان / داننا و نادان / تسبیح ﴿ان الله هو الرزّاق ذوالقوة المتین﴾ «همانا خداوند رزّاق و صاحب نیروی بسیار است» (سوره زاریات، آیه ۵۸).  
**مجاز** «پیدنا و پنهان» مجاز از «کل هستی» و «داننا و نادان» مجاز از «همه انسان‌ها»  
**دستور** هر دو مصراع، جمله سه‌جزئی با مسند هستند.  
**اهمیت املائی** رزّاق (هم‌ریشه با رزق)، خَلّاق (هم‌ریشه با خلق، خالق، مخلوق)  
**مفهوم** خالق و روزی‌رسان بودن خداوند

زهی گویا ز تو، کام و زیانم / تویسی هم آشکارا هم نهانم

زهی: آفرین / کام: سقف دهان، مجازاً دهان، زبان

• چه خوب است که زبان و دهانم فقط از تو سخن می‌گویند! پیدنا و پنهان من تویی (مصراع نخست را می‌شود این‌گونه هم معنی کرد: چه خوب است که تو دهان و زبانم را قادر به سخن گفتن کردی).

**نشان** آشکار و نهان / تسبیح ﴿هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن﴾  
**دستور** «زهی» صوت و شبه‌جمله است. «گویا» صفت فاعلی است: گو (ی) + ا / ضمیر پیوسته «م» در هر دو مصراع، مضاف‌الیه است: زبان من، نهان من.  
**مفهوم** ستایش پروردگار؛ تجلی خداوند در هر چیز؛ گویاشدن زبان انسان به وسیله خداوند

چو در وقت بهار آبی پدیدار / حقیقت، پرده برداری ز رخسار

پدیدار آمدن: آشکار شدن / حقیقت: حقیقتاً، در حقیقت / پرده: حجاب / رخسار: چهره

• هنگامی که در وقت بهار آشکار می‌شوی، در حقیقت از چهره‌ات پرده برمی‌داری (شاعر زیبایی بهار را به آشکار شدن چهره خداوند تعبیر کرده است).  
**دستور** «پدیدار» در مصراع نخست مسند است. «آبی» در این‌جا به معنی «می‌شوی» و فعل استادی است. «حقیقت» به معنی «در حقیقت» و قید است. «پرده» مفعول جمله است.

**مفهوم** ستایش پروردگار؛ تجلی زیبایی خداوند / در زیبایی‌های جهان

فروغ رویت اندازی سوی خاک / عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک

فروغ: روشنایی، پرتو / عجایب نقش‌ها: نقش‌های عجیب

• روشنایی و پرتوی از چهره‌ات به سوی خاک می‌اندازی و نقش‌های عجیبی بر خاک ایجاد می‌کنی.

**واج آرایی** تکرار مصوّت «وو» // جناس تامّینان / رو، سو

**دستور** ضمیر پیوسته «ت» در «رویت» مضاف‌الیه است. ترکیب «عجایب نقش‌ها»، ترکیب وصفی مقلوب است؛ یعنی جای موصوف و صفت در آن عوض شده (نقش‌های عجایب). علاوه بر آن یک ویژگی دیگر هم دارد؛ و آن مطابقت صفت و موصوف از نظر عدد (مفرد و جمع بودن) است. در فارسی امروز حتی اگر موصوف جمع باشد صفت را مفرد می‌آوریم: پسران خوب. اما در گذشته گاهی این دو مطابقت داشتند؛ انگار بگویند پسران خوب‌ها! کاربرد نقش‌های عجایب به جای نقش‌های عجیب هم به همین شکل است.

**اهمیت املائی** فروغ

**نکته** «سوی خاک» ردیف و «اندازی، سازی» قافیه‌اند.

**مفهوم** ستایش پروردگار؛ تجلی زیبایی خداوند در زیبایی‌های جهان

## گل از شوق تو خندان در بهار است / از آتش رنگ‌های بی‌شمار است

● گل به خاطر شوق تو است که در بهار می‌خندد و شکوفا می‌شود: و به این دلیل است که گل رنگارنگ است.

**شخصی** جان‌بخشی به گل / **کنایه** و خندان شدن گل، کنایه از شکفتن / **حسن تعلیل** ذکر علتی شاعرانه و غیرواقعی برای شکفتن گل

**دستور** ضمیر پیوسته «ش» در «آتش» به معنی «برای او» آمده و نقش متمم را دارد («برای» حرف اضافه است). در واقع «از آتش رنگ‌های بی‌شمار است» = از آن جهت برای او رنگ‌های بی‌شمار است = به این دلیل است که رنگارنگ است.

**مفهوم** ستایش پروردگار؛ علت و دلیل بودن خداوند برای همه چیز

## حسن تعلیل

حسن تعلیل یعنی ذکر علتی شاعرانه و غیرواقعی برای چیزی که دلیلی منطقی یا علمی دارد. برای مثال فرض کنید روز امتحان است و ناگهان باران شروع به باریدن می‌کند. شما به دوستان احمد رو می‌کنید و می‌گویید: «برای آسمون دارن به حالمون گریه می‌کنن احمد!» روشن است که دلیل واقعی بارش باران، گریه کردن ابرهای آسمان به حال شما و احمد نیست؛ بلکه این مسئله دلیلی علمی دارد. در حقیقت شما از آرایه حسن تعلیل استفاده کرده‌اید. در مواجهه با حسن تعلیل همواره با دو چیز روبه‌رو هستیم: یکی مسئله یا سؤال و دیگری دلیلی شاعرانه و غیرواقعی که برای آن ذکر می‌شود.

**مثال ۱:** خاک بغداد به مرگ خلقا می‌گرید / ورنه این شطروان چیست که در بغداد است؟

**توضیح:** شاعر برای جاری بودن رود دجله در بغداد، دلیلی شاعرانه ذکر می‌کند: بغداد برای خلیفه‌هایی که مرکز حکومتشان آن جا بوده و حالا مرده‌اند، گریه می‌کند!

**مثال ۲:** به یک کرشمه که در کار آسمان کردی / هنوز می‌پرد از شوق، چشم کوکب‌ها

**توضیح:** شاعر برای چشم‌زدن ستاره‌ها دلیلی شاعرانه ذکر می‌کند: از شدت شوق پلک چشم ستاره‌ها می‌پرد!



## هر آن وصفی که گویم، بیش از آنی / یقین داتم که بی‌شک، جان جانی

● هر وصفی که از تو کنم، ناقص است و تو از آن بیشتری. مطمئنم که تو بی‌هیچ شکی، مرکز و حقیقت روحی (روح، حقیقت و عامل زندگی بخش جسم است). حال اگر خود روح را یک جسم در نظر بگیریم، خدا حقیقت و روح آن است: برای همین است که شاعر خداوند را جان جان خطاب کرده است.

**جناس ناشناس** آن، جان

**دستور** «وی» در «وصفی» نشانه ناشناس (نکره) است و «وی» آخر هر دو مصراع نقش فعل اسنادی را دارد: بیش از آنی ← بیش از آن هستی؛ یعنی «بیش از آن» و «جان جان» نقش مستند را دارند.

**اهمیت ادبی** وصف (هم‌ریشه با توصیف)

**مفهوم** ستایش پروردگار؛ غیرقابل توصیف بودن خداوند، حقیقت هستی بودن خداوند

## نمی‌دانم، نمی‌دانم، الهی / تو دانی و تو دانی، آن چه خواهی

● خدا یا! من هیچ چیز نمی‌دانم. تنها تویی که از خواست خود آگاهی.

**تکرار** نمی‌دانم، تو، دانی / **واج الیه** تکرار واج‌های «ن»، «ی»، «ا» و «و»

**دستور** بیت از شش جمله تشکیل شده است: نمی‌دانم / نمی‌دانم / الهی / تو دانی / و تو دانی / آن چه خواهی.

**مفهوم** ابراز عجز در برابر خداوند، ناآگاهی انسان از خواست خداوند

«الهی نامه، عطار نیشابوری»

## این به نکتۀ روهم یادگیری چیزی نمی‌شه!

در گذشته رسم بود که شاعران و نویسندگان کتابشان را با نام خداوند و با وصف او آغاز می‌کردند و در همان بیت‌های آغازین، قدرت، بخشندگی و بخشاینده‌گی پروردگار را می‌ستودند. به این وصف‌ها تحمیدیه می‌گویند.

برای مثال شاهنامه فردوسی این‌گونه آغاز می‌شود:

«به نام خداوند جان و خرد / خداوند نام و خداوند جای  
کز این برتر اندیشه برنگذرد / خداوند روزی ده رهنمای»





# فصل ۱ ادبیات تعلیمیه

## درس یکم چشمه



### گونه‌شناسی و تاریخ ادبیات

- ادبیات تعلیمی: آثاری که در آن‌ها شاعر یا نویسنده می‌خواهد موضوع و مفهومی رفتاری، اخلاقی یا مسئله اجتماعی و پندآموزی را به شیوه اندرز بازگو کند.
- هدف اثر تعلیمی: آموزش و تعلیم موضوع‌هایی از حکمت، اخلاق، مذهب یا دانش
- نمونه‌هایی از آثار تعلیمی: قابوس‌نامه، کلیله و دمنه، گلستان، بوستان و مثنوی معنوی
- آثار ادبی این فصل: الهی‌نامه ← عطار نیشابوری / چشمه ← نیما یوشیج / قابوس‌نامه ← عنصرالمعالی کیکاووس / داستان‌های صاحب‌دلان ← (به کوشش) محمّد محمّدی / اشتهاردی / دیوار ← جمال میرصادقی

### گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غلغله‌زن، چهره‌نما، تیزپا

● غلغله‌زن: شوروغوغاکنان (غلغله: شوروغوغا) / چهره‌نما: همراه با خودنمایی / تیزپا: شتابنده، سریع

● چشمه‌ای، شوروغوغاکنان، با خودنمایی و تند و شتابنده از سنگی جدا شد و جاری گشت.

شخصی: جان‌بخشی به چشمه

دستور: غلغله‌زن و چهره‌نما صفت فاعلی مرکب مَرْتَم هستند (غلغله‌زننده، چهره‌نماینده) / کل بیت از یک جمله تشکیل شده است.

### تشخیص (جان‌بخشی)

تشخیص (جان‌بخشی) یعنی قائل شدن خصوصیات و ویژگی‌های انسانی، برای غیر انسان.

مثال ۱: ماه از سیاه‌کاری‌های انسان شرمگین شده بود.

توضیح: «شرمگین شدن» صفت انسان است که به «ماه» نسبت داده شده؛ پس تشخیص داریم.

مثال ۲: کشتی شکستگانیم، ای باد شرطه، برخیز / باشد که باز بینیم، دیدار آشنا را

توضیح: شاعر با باد شرطه (باد موافق) سخن می‌گوید و از او می‌خواهد که برخیزد. مخاطب قراردادن اشیای بی‌جان نیز

خود تشخیص است. (انگار که آن‌ها می‌توانند حرف ما را بشنوند و به آن عمل کنند)



### صفت فاعلی مرکب فرخم

فرخم یعنی کوتاه شده. صفت فرخم صفتی است که بخشی از آن حذف شده باشد؛ برای مثال: «غلغله زن» و «چهره نما» در اصل «غلغله زننده» و «چهره نماینده» بوده اند.  
صفت فاعلی صفتی است که به انجام دهنده کاری تعلق می گیرد.  
صفت هایی که از «بن مضارع + نده» تشکیل می شوند غالباً صفت فاعلی اند.  
مثال: گوینده، دونده، شونده و ...  
صفت مرکب (مثل «اسم مرکب») از دو بخش یا جزء معنادار تشکیل شده است: غلغله + زن / چهره + نما / تیز + پا



گه به دهان، برزده کف چون صدف / گاه چو تیری که رود بر هدف

گه: گاه، گاهی

● گاهی همانند صدف کف بر دهان می آوزد و در خود می پیچید و گاه مثل تیری که مستقیم به سمت هدف حرکت کند، به سرعت مسیرش را طی می کرد.

**تشبیه** چشمه به صدف: چشمه به تیر / **جانس نامستان** صدف، هدف

**دستور** اگر بیت را مرتب کنیم به این صورت درمی آید: گه چون صدف به دهان کف برزده (بود)، گاه چو تیری (بود) که بر هدف رود.

گفت: درین معرکه، یکتا منم / تاج سر گلین و صحرا، منم

● **معرکه**: میدان جنگ، جای نبرد / **یکتا**: یگانه، بی همتا / **گلین**: بوته گل، گل سرخ، بیخ بوته گل / **صحرا**: دشت

● چشمه می گفت که در این غوغا، من یگانه و بی همتایم و تاج سر بوته های گل و دشت هستم.

**تشبیه** من (چشمه) به تاج سر / **تشخیص** جان بخشی به گلین و صحرا / **کنایه** «تاج سر کسی بودن» کنایه از عزیز و محترم بودن برای کسی /

**تاج آرای** «تکرار واج / م / در کنار / م / به دلیل یکسان بودن این هر دو واج از نظر شیوه تولیدشان، بر تأثیر این واج آرای می افزاید.

**دستور** «در این معرکه یکتا منم» و «تاج سر گلین و صحرا منم» هر دو جمله سه جزئی یا مسندند. بیت از سه جمله تشکیل شده است:

گفت: در این معرکه، یکتا من هستم. / تاج سر گلین و صحرا من هستم.

**مشهور** فرور و خودبینی، ادعای یگانگی و یکتایی کردن

### اجزای جمله

می دانید که هر جمله ای از نهاد و گزاره تشکیل می شود. نهاد، جزئی است که جمله درباره آن خبری می دهد و گزاره خبری است که درباره نهاد داده می شود.

مثال: اصغر هر روز سه مرتبه مسواک می زند.

نهاد / گزاره

گزاره خود می تواند علاوه بر فعل اجزای مختلفی داشته باشد. این اجزا عبارتند از:

۱- **مسند**: بعضی از افعال بر انجام گرفتن عملی دلالت دارند (رفت، کشت)؛ اما برخی افعال بر هیچ عمل خاصی دلالت نمی کنند و صرفاً یک حالت یا ویژگی را به یکی از اجزای جمله نسبت می دهند (است، بود). به این افعال، «فعل اسنادی» و به آن حالت یا ویژگی، «مسند» گفته می شود.

مثال: اصغر خوش اخلاق است.

نهاد / مسند / فعل اسنادی

۲- **مفعول**: گروهی اسمی است که فعل یا عملی بر روی آن انجام می پذیرد و بعد از آن نشانه «را» می آید یا می تواند بیاید.

مثال: اصغر دهانش را بست.

نهاد / مفعول / فعل

۳- **متمم**: گروهی اسمی است که بعد از حرف اضافه (حروفی مانند: از، در، با، تا، به، برای، آلی، بدون، بهره، اندر، جز، چون، علیه، مانند و ...) می آید.

مثال: معلم درس هفته پیش را از اصغر پرسید.

نهاد / مفعول / متمم / فعل





چون بدوم، سبزه در آغوش من / بوسه زند بر سر و بر دوش من

چون: هنگامی که

- هنگامی که به سرعت می‌دوم (جاری می‌شوم) سبزه‌ها در آغوش من‌اند، و بر سر و شانه‌هایم بوسه می‌زنند.
- **شخصی** جان‌بخشی به چشمه و سبزه / **جاس ناهن** سر، بر، در / **ناسب** آغوش، سر، دوش / **واج آرای** تکرار صامت / ب / **شهر** غرور و خودبینی

چون بگشایم ز سر مو، شکن / ماه ببیند رخ خود را به من

بگشایم: باز کنم (از مصدر گشودن) / **شکن**: پیچ‌وخم زلف

- هنگامی که پیچ‌وتاب موهایم را باز می‌کنم (صاف و بدون موجم)، ماه چهره خود را در من می‌بیند.
- **شخصی** جان‌بخشی به چشمه و ماه / **کنه** دگشودن شکن از مو، در این‌جا کنایه از صاف و آرام شدن آب / **دستور** «شکن» در مصراع اول و «رخ خود» در مصراع دوم مفعول‌اند.
- **شهر** غرور و خودبینی

قطره باران که درافتد به خاک / زو بدمد بس گهر تابناک

زو: از او / **دمیدن**: روییدن / **بس**: بسیار / **گهر**: گوهر، جواهر / **تابناک**: درخشان

- قطره بارانی که وقتی بر خاک می‌افتد، جواهرهای درخشان بسیاری (گل‌ها و گیاهان) از او می‌روید (ادامه معنی در بیت بعد).
- **استعاره** «گهر» استعاره از گل‌ها و گیاهان

**این‌یه نکته رو هم یادگیری چیزی نمی‌شه!**

حتماً دیده‌اید که خیلی بیت‌ها نصفه‌نیمه تمام می‌شوند و ادامه‌شان در بیت بعدی می‌آید! مثل همین بیت بالا به چنین بیت‌هایی «موقوف‌المعانی» گفته می‌شود. توجه داشته باشید که موقوف‌المعانی، آرایه ادبی نیست! صرفاً یک ویژگی دستوری است که به ناتمام بودن بیت از نظر دستوری اشاره دارد.



در بر من، ره جو به پایان برد / از خجلی سر به گریبان بزد

ره: راه / **خجلی**: خجالت، شرمندگی / **گریبان**: یقه

- هنگامی که راهش در آغوش من به پایان می‌رسد، از خجالت و شرم، به فکر فرو می‌رود (که چه قدر حقیر است).
- **کنایه** «سر به گریبان بردن» کنایه از به فکر فرورفتن، در اندیشه شدن / **شخصی** جان‌بخشی به قطره باران
- **شهر** (به همراه بیت قبلی) غرور و خودبینی

ابر ز من، حامل سرمایه شد / باغ، ز من، صاحب پیرایه شد

حامل: حمل‌کننده، دربردارنده / **پیرایه**: زیور

- **ابر** به خاطر وجود من دارای باران شده است و باغ به خاطر من است که صاحب زیوری چون گل‌هاست.
- **شخصی** جان‌بخشی به ابر و باغ / **استعاره** سرمایه استعاره از باران و پیرایه استعاره از گل و گیاه / **واج آرای** تکرار صامت / م / در مصراع نخست
- **دستور** هر مصراع از یک جمله سه‌جزئی با مسند تشکیل شده است و «ز من» در هر دو مصراع، متمم قیدی و قابل حذف است.
- **شهر** غرور و خودبینی

**انواع متمم**

متمم‌ها را می‌توان به سه دسته عمده تقسیم کرد:

- ۱- **متمم فعلی**: متممی است که معنای فعل را کامل می‌کند و فعل به آن نیاز دارد. متمم‌های فعلی همواره حرف اضافه مخصوص به خود دارند:
  - مثال ۱: اصغر از گریه می‌ترسد. ترسیدن هم به فردی احتیاج دارد که بترسد (نهاد). هم به چیزی که بترساند (متمم فعلی). حرف اضافه مخصوص ترسیدن، «از» است.
  - مثال ۲: اصغر به شجاعتش می‌نازد. نازیدن، هم به فردی احتیاج دارد که بنازد (نهاد). هم به چیزی که فرد به آن بنازد (متمم فعلی). حرف اضافه مخصوص نازیدن، «به» است.

۲- **متمم قیدی**: متمم قیدی نیز معنای فعل را کامل می‌کند؛ اما از نظر دستوری حضورش ضروری نیست و می‌توان آن را حذف کرد. متمم قیدی حرف اضافه اختصاصی ندارد.

**مثال ۱**: اصغر با دوچرخه به مدرسه رفت. در این جا کلمات دوچرخه و مدرسه اگرچه معنای فعل را کامل می‌کنند، حضورشان ضروری نیست. رفتن صرفاً به یک رونده احتیاج دارد. این که با چی و با کی و از کجا به کجا رفت توضیحات اضافه‌ای هستند که حکم قید را دارند.

**مثال ۲**: اصغر با چوب سر اکبر را شکست. در این جا چوب اگرچه معنایی به فعل اضافه می‌کند، ضروری نیست. شکستن به عامل احتیاج دارد (نهاد) و به چیزی که بشکند (مفعول) و این که با چه چیزی این عمل انجام شود توضیح اضافه و قابل حذف است.

۳- **متمم اسمی**: متمم اسمی یک تفاوت مهم و اصلی با دو متمم یادشده دارد و آن این است که اصلاً ربطی به فعل ندارد! می‌آید تا معنای اسمی را که پیش از خودش آمده کامل کند.

**مثال ۱**: نفرت از اصغر بی دلیل بود. در این جا اصغر معنای نفرت را کامل می‌کند (نفرت از کی؟ از اصغرا!) و ربطی به فعل ندارد.

**مثال ۲**: کتک خوردن اصغر از معلم دل کلاس را ختک کرد. در این جا نیز معلم معنای کتک خوردن را کامل می‌کند (کتک خوردن از کی؟ از معلم!) و ربطی به فعل جمله ندارد.



**گل، به همه رنگ و برازندگی می‌کند از پرتو من زندگی**

به همه - با همه / **برازندگی**: شایستگی، لیاقت / پرتو: روشنائی، تأثیر

**گل** با همه زیبایی و شایستگی‌اش، از تأثیر من زنده است.

**شخصی**: جان‌بخشی به گل / **واج اولی**: تکرار صامت‌های **ن**، **ر**، **گ**

**مفهوم**: غرور و خودبینی

**در بتن این پرده نیلوفری کیست کند با چو منی همسری؟**

**بن**: بیخ و بنیاد، ریشه (در این جا، یعنی زیر) / **نیلوفری**: صفت نسبی، منسوب به نیلوفر، به رنگ نیلوفر، لاجوردی؛ در متن درس مقصود از «پرده نیلوفری» آسمان لاجوردی است. / **همسری**: برابری

**زیر این آسمان** که چون پرده‌ای لاجوردی است، چه کسی می‌تواند با من رقابت و برابری کند؟

**استعاره**: پرده نیلوفری استعاره از آسمان / **کنایه**: «همسری کردن» کنایه از رقابت کردن و برابری جستن؛ «بن پرده نیلوفری» (زیر آسمان) کنایه از سرتاسر جهان

**دستور**: بیت پرسش انکاری دارد؛ مقصود چشمه این است که در زیر این آسمان کسی وجود ندارد که بتواند با من رقابت کند.

**مفهوم**: غرور و خودبینی، ادعای یگانگی و یکتایی کردن

**پرسش انکاری**

پرسش انکاری نوعی پرسش است که در آن گوینده به ظاهر سؤالی می‌پرسد، اما در واقع خودش جواب آن را می‌داند و مقصودش یک جمله خبری منفی یا معنای عکس پرسش است. برای مثال فرض کنید به خانه می‌روید و از پدرتان پولی می‌خواهید؛ پدرتان می‌گوید: «مگه من عابریانکم؟» روشن است که او خود پاسخ این سؤال را می‌داند. او در واقع از یک پرسش انکاری استفاده کرده است: «من عابریانک نیستم». یا فرض کنید که به خانه می‌روید، ناهار را نوش جان می‌کنید و یک ساعت بعد در حالی که مشغول دستبردزدن به یخچال هستید، مادرتان دستگیرتان می‌کند: «مگه تو خرسی که انقد می‌خوری اصغرا؟». این جا نیز پای یک پرسش انکاری در میان است: «تو که خرس نیستی اصغرا». توجه داشته باشید که پرسش انکاری باید حتماً با فعل مثبت طرح شود و اگر فعل به صورت منفی باشد، پرسش از نوع تأکیدی است: مثلاً اگر مادرتان به جای خرس خطاب کردن شما، گفته بود: «مگه تو ناهار نخوردی اصغرا؟»، این پرسش از نوع تأکیدی بود، نه پرسش انکاری.



**زین نمط آن مست‌شده از غرور رفت و ز مبدأ چو کمی گشت دور**

**نمط**: روش، نوع / **مبدأ**: محل آغاز، در این جا به معنی «سرچشمه»

**آن چشمه** که از غرور مست شده بود، این گونه حرکت کرد و وقتی کمی از سرچشمه‌اش دور شد (ادامه معنی در بیت بعد)،

**شخصی**: جان‌بخشی به چشمه / **کنایه**: «مست‌شدن یا مست‌بودن از غرور»، کنایه از نهایت غرور

**دستور**: بیت موقوف‌المعانی است (ادامه آن در بیت بعد آمده است).

**اهمیت ابزاری**: نمط، مبدأ



دید یکی بحر خروشندهای سهمگینی، نادره جوشندهای

بحر: دریا، خروشنده: آن که می‌خروشد، فریادکش، خروشان / سهمگن: سهمگین، ترسناک (سهم: ترس) / نادره: بی‌مانند، کم‌نظیر  
 ● دریایی خروشان و ترسناک را دید که با شدتی کم‌نظیر می‌جوشید و موج می‌زد.

واج آرایی تکرار صامت‌های *ن*، *ی* /

دستور خروشنده و جوشنده صفت فاعلی‌اند. / کل بیت یک جمله است.

اهمیت املائی بحر، سهمگن (هم‌ریشه با سهم، سهمگین)

نعره برآورده، فلک کرده گر دیده سیه کرده، شده زهره‌در

نعره: فریاد / فلک: آسمان / زهره: پوستی کیسه‌مانند که به جگر چسبیده است (مجازاً به معنی جرأت).

● دریا فریاد می‌کشید و گوش آسمان را با فریادهایش کر می‌کرد و چشم‌ها را سیاه کرده و همه را به شدت ترسانده بود.

شخصی جان‌بخشی به آسمان و دریا / کمار: زهره‌دره (زهره‌درنده) کنایه از ترسناک

اهمیت املائی نعره، زهره

راست به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل، یله

راست: درست، کاملاً / یله: رها، آزاد (یله‌دادن: تکیه‌دادن)

● دریا درست و کاملاً مانند یک زلزله بود و تنش، به تن ساحل تکیه داده بود (یا: خود را در آغوش ساحل رها کرده بود).

تشبیه دریا به زلزله / شخصی جان‌بخشی به دریا و ساحل / تکرار تن

دستور دراسته قید است.

چشمه کوچک چو به آن‌جا رسید وان‌همه هنگامه دریا بدید

● هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی، جمعیت مردم

● هنگامی که چشمه کوچک به آن‌جا رسید و آن‌همه غوغا و داد و فریاد دریا را دید (ادامه معنی در بیت بعد)،

شخصی جان‌بخشی به چشمه

دستور بیت موقوف‌المعانی است (ادامه معنی در بیت بعد).

خواست کزان ورطه، قدم درکشند خویشتن از حادثه برتر کشد

● ورطه: زمین پست، مهلکه، هلاکت / قدم درکشیدن: عقب‌رفتن، خود را عقب‌کشیدن

● خواست که خود را از آن مهلکه و جای خطرناک، عقب بکشد و خود را از حادثه‌ای که بر سر راهش بود (پیوستن و ریختن به دریا) نجات دهد

(ادامه معنی در بیت بعد)،

دستور در مصراع دوم «خویشتن» مفعول است، خویشتن [را] از حادثه برتر کشد.

اهمیت املائی ورطه، حادثه (هم‌ریشه با حوادث، احداث)

لیک چنان خیره و خاموش ماند کز همه شیرین‌سختی، گوش ماند

● خیره: سرگشته، حیران، فرומانده، لجاج، بیهوده / خاموش: ساکت

● اما آن چنان سرگشته و ساکت ماند که از آن‌همه سخنان شیرین و گوناگونی که می‌گفت چیزی نماند و او صرفاً به شنونده فریادهای دریا تبدیل شد.

شخصی جان‌بخشی به چشمه / حس آمیزی شیرین‌سختی / مجاز گوش متجاز از شنونده

دینما پوشیح (علی اسفندیاری)

### نماد، حس آمیزی و مجاز

نماد یعنی واژه را به گونه‌ای در متن یا شعر به کار ببریم که آن واژه علاوه بر معنی خود، مظهر و نماد معنی دیگر هم باشد؛ مثلاً در همین شعری که خواندیم، «چشمه» علاوه بر این که «چشمه» است، مظهر انسان‌های مغرور و از خود راضی نیز می‌باشد یا مثلاً در بیت زیر:

از مکافات عمل ضافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو

و گندم علاوه بر «گندم» نماد «عمل نیک» و «جو» علاوه بر «جو» نماد «عمل ناشایسته» نیز هست.

حس آمیزی یعنی در هم آمیختن دو یا چند حس؛ مثلاً وقتی می‌گویید «باند خوب توضیح داد که گرفتم مطلب» شما از کلمه‌ای که مربوط به حس لامسه است (گرفتن) برای چیزی استفاده کرده‌اید که به حس شنوایی مربوط می‌شود (مطلب) و در حقیقت دو حس را با هم مخلوط کرده‌اید. وقتی می‌گویید: «فلانی جیغ بنفش می‌کشیده» جیغ به حس شنوایی مربوط است و بنفش به حس بینایی.

مثال کمی آری ترش می‌شود این بیت حافظ (که در آن، دیدن صدا حس آمیزی است):

از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر یادگاری که در این گنبد دوار بماند  
یا این سطرها از سهراب سپهری: «قصه رنگی روز / می‌رود رو به تمام» (که در آن، رنگی بودن قصه حس آمیزی است).  
تکته: در حس آمیزی گاهی صرفاً یک کلمه مربوط به یک حس خاص است و کلمه دیگر به هیچ کدام از حواس پنج‌گانه مرتبط نیست؛ بلکه با قوای ادراکی دیگری دریافت می‌شود. مثلاً در ترکیب «فریب آبی‌رنگ، آبی‌رنگ مربوط به بینایی است، اما فریب را با هیچ یک از حواس پنج‌گانه درک نمی‌کنیم، بلکه آن را با قوای عقلانی خود می‌فهمیم.

مجاز یعنی جانشین‌شدن کلمه‌ای به جای کلمه‌ای دیگر، بدون آن‌که بتوان آن دو را به هم تشبیه کرد. در حقیقت هرگاه کلمه‌ای به جای کلمه دیگر به کار رود و رابطه آن دو شباهت نباشد، با مجاز سر و کار داریم. به بیت زیر توجه کنید:  
«پیش دیوار آن‌چه گویی گوش‌دار تا نباشد در پس دیوار گوش»  
روشن است که منظور شاعر یک گوش قطع‌شده نیست که در پشت دیوار افتاده باشد!  
در این‌جا «گوش» مجاز از «شنونده» (جاسوس) است (نمی‌توان گفت «گوش» مانند «شنونده» است).



### کارگاه متن‌پژوهی

#### قلمرو زبانی

- معنای واژه‌های مشخص‌شده را با معادل امروزی آن‌ها مقایسه کنید.  
- در بن این پرده نیلوفری کیست کند با چو منی همسری؟  
- راست به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل یله  
• همسری: امروز به معنای ازدواج و زناشویی، است اما در متن به معنای «برابری و همتایی» آمده است.  
• راست: امروز به دو معنای «صحیح» (روبه‌روی «دروغ») و «سمت راست» (روبه‌روی «چپ») به کار می‌رود اما در متن به معنی «درست، کاملاً و دقیقاً» آمده است.
- بیت زیر را براساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی، مرتب کنید.  
«گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غلغله‌زن، چهره‌نما، تیزپا»  
یکی چشمه، غلغله‌زن، چهره‌نما، تیزپا، ز سنگی جدا گشت.

#### قلمرو ادبی

- هر یک از بیت‌های زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.  
- چو بگشایم ز سر مو شکن ماه ببیند رخ خود را به من  
- گه به دهان بر زده کف، چون صدق گاه چو تیری که رود بر هدف  
• چون بگشایم ز سر مو شکن ماه ببیند رخ خود را به من  
تشخیص و کنایه: شکن گشودن از مو برای چشمه و دیدن رخ خود را برای ماه «تشخیص» محسوب می‌شوند. هم‌چنین «گشودن شکن از مو» را در این بیت می‌توان «کنایه» از «صاف و آرام شدن آب» دانست.  
• گه به دهان بر زده کف، چون صدق گاه چو تیری که رود بر هدف  
تشبیه و جناس ناهمسان: چشمه، در مصراع اول به صدق و در مصراع دوم به تیر تشبیه شده است. («چو» ادات تشبیه است و «به دهان بر زده کف» و «رود بر هدف» وجه‌شبه محسوب می‌شوند.) «صدق» و «هدف» جناس ناهمسان دارند.
- با توجه به شعر نیما «چشمه» نهاد چه کسانی است؟  
انسان‌های مغرور و خودپسند

- آمیختن دو یا چند حس، در کلام را «حس آمیزی» می‌گویند؛ مانند: «حرف‌هایم، مثل یک تکه چمن روشن بود.» در این نمونه، سپهری از درویش بودن حرف، سخن گفته است. درویش بودن امری دیدنی و «حرف»، شنیدنی است. شاعر در این مصراع، دو حس بینایی و شنوایی را با هم آمیخته است. نمونه‌ای از کاربرد این آرایه ادبی را در سروده نیما بیابید.  
«شیرین» مربوط به حس ذائقه است، اما «سخن» به حس شنوایی مربوط می‌شود. شاعر در این‌جا این دو حس را در هم آمیخته است:  
لیک چنان خیره و خاموش ماند کز همه شیرین‌سخنی گوش‌ماند
- هر واژه، یک معنای اصلی و یک یا چند معنای غیراصولی دارد؛ به معنای اصلی واژه، معنای حقیقی و به معنای غیراصولی آن، معنای مجازی می‌گویند. کلمه‌ای که در معنای غیرحقیقی به کار رفته باشد، «مجاز» نامیده می‌شود.

#### مثال

پشت دیوار آن‌چه گویی، هوش‌دار تا نباشد در پس دیوار، گوش



همان‌طور که می‌دانید، «گوش» اندام شنوایی است و در این معنا، حقیقت است و نمی‌تواند در پس دیوار بیاید: شاعر در بیت اول، به مفهوم مجازی «گوش»، یعنی «انسان سخن‌چین» تأکید دارد.

اکنون به این بیت توجه نمایید:

بر سر آنم که گو ز دست برآید دست به کاری زَم که غصه سرآید

در مصراع اول، واژه‌های «سر» و «دست» به ترتیب در مفهوم مجازی «قصد و اندیشه» و «قدرت و اختیار» به کار رفته‌اند.

در شعر این درس، دو نمونه «مجاز» بیابید و مفهوم هر یک از آن را بنویسید.

«گوش» مجاز از «شنونده»:

لیک چنان خیره و خاموش ماند گز همه شیرین‌سخنی گوش ماند

**قلمرو فکری**

۱ پس از رسیدن به دریا، چه تغییری در نگرش و نحوه تفکر «چشمه» ایجاد شد؟

با دیدن عظمت دریا، به ناچیز بودن خود پی برده و دست از خودستایی برداشت.

۲ معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

«نعره برآورده، فلک کرده گر دیده سیه کرده، شده زهره در»

دریا فریاد می‌کشید و گوش آسمان را با فریادهایش کر می‌کرد و چشم‌ها را سیاه کرده و همه را به شدت ترسانده بود.

۳ سروده زیر از سعدی است. محتوای آن را با شعر نیما مقایسه کنید.

یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید

که جایی که دریاست من کیستم؟ گر او هست، حقاً که من نیستم

چو خود را به چشم حقارت بدید صدف در کنارش به جان پرورید

بلندی از آن یافت، گاو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد

معنای شعر سعدی:

قطره‌ای باران از ابری (بر دریا) چکید. وقتی عظمت و وسعت دریا را دید، شرم‌نده شد.

(با خود گفت) که در برابر دریا، من ناچیز و حقیرم. اگر او وجود دارد، حقیقتاً من هیچ به حساب نمی‌آیم.

هنگامی که خود را کوچک دید (تواضع پیشه کرد) صدف او را در آغوش کشید و با جان خویش پرورش داد (تا به مروراید تبدیل شود).

آن قطره باران برای این به مقام بالا رسید (مروراید شد) که خود را پست و حقیر دید و چون خود را به حساب نیآورد به هستی و وجودی ارزشمند رسید.

مقایسه دو شعر: در هر دو شعر از تمثیل‌هایی نسبتاً مشابه برای پند و اندرز استفاده شده است: نیما با استفاده از تمثیل رودخانه متکبری که

به دریا می‌رسد و با دیدن عظمت آن به ناچیز بودن خود پی می‌برد سعی در نشان دادن زشتی غرور و تکبر و توصیه به فروتنی دارد. سعدی نیز با تمثیل

قطره بارانی که با دیدن دریا به ناچیز بودن خود پی می‌برد دقیقاً همین هدف را دنبال می‌کند. تفاوت دو شعر تنها در این است که در شعر سعدی، قطره

به دلیل این فروتنی به جایگاهی بلند و رفیع (مروراید شدن) دست پیدا می‌کند؛ اما در شعر نیما، چشمه، صرفاً به اشتباه بودن غرورش پی می‌برد.

۴ دوست دارید جای کدام‌یک از شخصیت‌های شعر نیما (چشمه، دریا) باشید؟ برای انتخاب خود دلیل بیاورید.

جواب این رو هم از من می‌خوای!؟

**گنج حکمت خلاصه دانش‌ها**

دانشمندی در بیان به چو پائی رسید و به او گفت: چرا به جای تحصیل علم، چو پائی می‌کنی؟

چوپان در جواب گفت: آن‌چه خلاصه دانش‌هاست، یاد گرفتم.

دانشمند گفت: خلاصه دانش‌ها چیست؟

چوپان گفت: پنج چیز است:

۱) تا راست تمام نشده، دروغ نگویم. / ۲) تا مال حلال تمام نشده، حرام نخورم. / ۳) تا از عیب و گناه خود، پاک نگردم، عیب مردم

نگویم. / ۴) تا روزی خدا تمام نشده، به در خانه دیگری نروم. / ۵) تا قدم به بهشت نگذاشته‌ام، از هوای نفس و شیطان غافل نباشم.

دانشمند گفت: حقاً که تمام علم را دریافته‌ای. هرکس این پنج خصلت را داشته باشد، از آب حقیقت علم و حکمت، سیراب شده است.

تحصیل: فراهم کردن، جمع کردن، اندوختن / حقاً: به راستی، واقعاً، قسم به حق / خصلت: ویژگی، صفت، عادت / حکمت: دانش، علم، خرد / سیراب: سیر شده از آب، پُر، اشباع

تشیبه: حقیقت علم و حکمت به آب (اضافه تشبیهی) / تشبیه: راست ≠ دروغ؛ حلال ≠ حرام

در استان‌های مازندران، به گوش مفعلی «اشتهاری»

# درس دوم

## لهذا امر و مستغنی

### و غمگین مدار



تا توانی از نیکی کردن میاسا و خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نمای و چون نمودی به خلاف نموده، مباش. به زبان، دیگر مگو و به دل، دیگر مدار، تا گندم‌نمای جو فروش نباشی،

میاسا: آسوده نباش، فارغ نباش / **نموده:** نشان داده، ارائه کرده، آشکار کرده

تا می‌توانی به نیکی کردن بپرداز و خود را با نیکی و نیکوکاری به مردم نشان بده و وقتی خودت را این‌گونه نشان دادی، واقعاً برخلاف این نباش. سعی کن ظاهر و باطنت مثل هم باشد (سخن و باورت یکی باشد) تا ریاکار نباشی.

**کنایه:** «گندم‌نمای جو فروش بودن» کنایه از حيله‌گری در خرید و فروش یا کنایه از ریاکاری (این کنایه به صورت مثل درآمده است).

**تناسی:** گندم، جو

**دستور:** «میاسا، مباش، مگو و مدار»، همگی فعل نهي هستند و معادل «نیاسا، نباش، نگو، نمار» (در گذشته در فعل نهي به جای «ن» بر سر فعل «م» می‌آورده‌اند). مصدرهای این افعال به ترتیب آسودن، باشیدن، گفتن و داشتن هستند.

نمای، فعل امر است و معادل «بنمای» (در گذشته گاهی در فعل امر، «به» آغازین را نمی‌آورده‌اند: برو → رو). مصدر این فعل، نمودن است.

**مفهوم:** نیکی کردن به دیگران، پرهیز از ریاکاری

### مثال

«مثل» سخنی مشهور و کوتاه است که به گفتار و داستانی عبرت‌آموز اشاره دارد. کارکرد «مثل» علاوه بر زیبایی سخن و تأثیر بیشتر بر شنونده یا خواننده، مختصر کردن کلام است؛ مثلاً به جای این‌که جمله طولانی «سعی کن ظاهر و باطن تو یکسان باشد و به گونه‌ای نباشی که ظاهرت زیبا و جذاب باشد، ولی باطنی فاسد داشته باشی» این مثل را به کار می‌بریم: «گندم‌نمای جو فروش مباش!»



و اندر همه کاری داد از خویشتن بده، که هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مستغنی باشد، و اگر غم و شادیت بود، به آن کس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد، و اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن.

داد: عدالت، انصاف / **مستغنی:** بی‌نیاز / **تیمار:** غم، حمایت و نگاهداشت، توجه؛ **تیمار داشتن:** غم‌خواری و محافظت از کسی که بیمار باشد یا به بلا و رنجی گرفتار شده باشد؛ پرستاری و خدمت کردن



● در همه کارها، خودت عدالت را در حق خودت اجرا کن که هر کس خودش عدالت را در حق خودش اجرا کند، از داوری خداوند بی‌نیاز است (نیازی نیست که خداوند عدالت را در مورد او اجرا کند) و اگر شادی و یا غمی داری، به کسی بگو که غم و شادیات برایش اهمیت داشته باشد، و پیش دیگران غم و شادی خود را آشکار نکن.

**نهاد** غم و شادی / **کنایه** «داد دادن» کنایه از اجرا کردن عدالت (داد از خویشتن بده: عدالت را در حق خودت اجرا کن؛ خودت را عادلانه قضاوت کن).  
**دستور** «بده» و «گوی» فعل امر هستند و «مکن» فعل نهی.

**اهمیت املائی** مستغنی (هم‌ریشه با استغنا)

**شهر** رسیدگی به اعمال خود پیش از مرگ، آشکارنکردن راز دل پیش نااهل، توصیه به عدالت و انصاف

و به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو که این فعل کودکان باشد.  
بدان کوش که به هر محالی، از حال و نهاد خویش بنگردی، که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند.

فعل: عمل، کار / **مُعال:** بی‌اصل، ناممکن، اندیشه باطل / **نهاد:** سرشت، خلقت، باطن / **گردیدن:** تغییر یافتن، تحول یافتن (پنگردی: تغییر نیایی)  
● و با هر اتفاق خوب و بدی، زود شادمان یا غمگین نشو، که این کار، کودکانه است. تلاش کن که با هر حرف بی‌اصلی حال و وضعیتت تغییر نکند، زیرا انسان‌های بزرگ، با هر اتفاق درست یا نادرستی متغیر یا خشمگین نمی‌شوند.

**نهاد** نیک و بد؛ شادان و اندوهگین؛ حق و باطل / **کنایه** «از جای شدن» کنایه از خشمگین و متغیر شدن

**دستور** مشو فعل نهی است و کوش فعل امر. مصدر آن‌ها به ترتیب «شدن» و «کوشیدن» است و مضارع اخباری‌شان «می‌شوی» و «می‌کوشی».  
**شهر** صبوری‌بودن در برابر خوب و بد روزگار

و هر شادی که بازگشت آن به غم است، آن را شادی مشغور، و به وقت نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی.

مشمور: به حساب نیاور

● و هر شادی که سرانجام به غم ختم خواهد شد، آن را شادی حساب نکن. در هنگام ناامیدی بیشتر امیدوار باش و آگاه باش که ناامیدی به امید و امید به ناامیدی ختم می‌شود و وابسته است (جهان مدام در حال تغییر است).

**نهاد** شادی و غم؛ امید و نومیدی

**دستور** «بسته دان» از آخر جمله دوم به قرینه لفظی حذف شده است = امید را در نومیدی بسته دان. / مشور فعل نهی است: شمار.

**شهر** ناپایداری حال جهان، غم و شادی جهان را بی‌ارزش شمردن

رنج هیچ کس ضایع مکن و همه کس را به سزا، حق شناس باش؛ خاصه قرابت خویش را. چندان که طاققت باشد با ایشان نیکی کن و پیران قبیله خویش را حرمت دار، و لیکن به ایشان مولع مباش تا هم‌چنان که هنر ایشان همی بینی، عیب نیز بتوانی دید.

● **ضایع:** تباه، تلف / **به سزا:** به طور شایسته / **قرابت:** خویشی، خویشاوندی / **مولع:** شیفته، بسیار مشتاق، آزمند

● رنج و زحمت هیچ کسی را تباه و تلف نکن و به شکلی سزاوار و شایسته حق شناسی لطف همه باش: به خصوص در مورد نزدیکان خودت. به اندازه‌ای که می‌توانی به آن‌ها خوبی کن و به افراد سالخورده خانواده‌ات احترام بگذار، و اقا نسبت به آن‌ها حریص نباش تا همان‌طور که هنر و خوبی آن‌ها را می‌بینی، عیب آن‌ها را هم ببینی.

**دستور** در جمله نخست رنج هیچ کس مفعول است. / «مکن و مباش» فعل نهی و «باش، کن و دار» فعل امر هستند.

**اهمیت املائی** ضایع، قرابت (نزدیکی و غرابت = دوری)، مولع (هم‌ریشه با ولع)

**شهر** احترام به پیران و بزرگان، دیدن عیب و هنر دیگران در کنار هم

و اگر از بیگانه نالایمن شوی زود به مقدار نالایمنی، خویش را از وی ایمن گردان و از آموختن، ننگ مدار تا از ننگ رسته باشی.

رستن: رهاشدن

● و اگر از سوی غریبه‌ای احساس ناامنی می‌گنی، به سرعت، به اندازه شدت ناامنی‌ات، خود را از آسیب او ایمن کن و از آموختن، احساس خجالت و سرافکنندگی نکن تا از سرافکنندگی رها شوی.

**واج ادائی** تکرار صامت / ن

**دستور** «گردان» فعل امر است و «مدار» فعل نهی.

## قلمرو زبانی

۱ معنای واژه‌های مشخص‌شده را بنویسید.

- کتابی که در او **داد** سخن آرای می توان داد .

- عشق شوری در **نهاد** ما **نهاد** .

● کتابی که در او **داد** (انصاف) سخن آرای می توان داد. (گزارد، انجام داد)

● عشق شوری در **نهاد** (ذات، سرشت) ما **نهاد** (قرار داد)

۲ در متن درس، سه گروه کلمه متضاد بیابید.

شادی و غم، نومییدی و امید، نیک و بد، شادان و اندوهگین، حقی و باطل

۳ به عبارت‌های زیر توجه کنید:

۱. هم‌نشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از هم‌نشین بد.

۲. آرزو گفت: «از نمایشگاه کتاب چه خیر؟»

در عبارت «الف»، فعل جمله دوم ذکر نشده است اما خواننده یا شنونده از فعل جمله اول می‌تواند به فعل جمله دوم، یعنی «است» پی ببرد. در این جمله، حذف فعل به «قرینه لفظی» صورت گرفته است.

در عبارت «ب»، جای فعل «داری» یا «دارید» در جمله دوم خالی است اما هیچ نشانه‌ای در ظاهر جمله، شنونده را به وجود فعل راهنمایی نمی‌کند. تنها از مفهوم عبارت می‌توان دریافت که فعل «داری» یا «دارید» از جمله دوم حذف شده است؛ در این جمله، حذف به «قرینه معنوی» صورت گرفته است.

هر یک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می‌تواند حذف شود. اگر حذف به دلیل تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را «حذف به قرینه لفظی» می‌گویند. اما اگر خواننده یا شنونده از مفهوم سخن به بخش حذف‌شده پی ببرد، «حذف به قرینه معنوی» است.

● در کدام جمله متن درس، حذف صورت گرفته است؟ نوع آن را مشخص کنید.

نومییدی را در امید بسته دان و امید را در نومییدی.

عبارت «بسته‌دان» از انتهای جمله دوم به قرینه لفظی حذف شده است.

۳ جدول زیر را کامل نمایید (با حفظ شخص).

فعل	امر	ساخت منفی	مضارع اخباری
شنیده بودی	بشنو	نشنیده بودی	می‌شنوی
داری می‌روی	برو	نمی‌روی	می‌روی
خواهید پرسید	پرس	نخواهید پرسید	می‌پرسند

## قلمرو ادبی

۱ بهره‌گیری از مثل چه تأثیری در سخن دارد؟

مثل، علاوه بر زیباتر ساختن سخن و افزودن تأثیر آن بر شنونده یا خواننده، می‌تواند در مختصرتر شدن کلام نیز مؤثر باشد.

۲ دو عبارت کنایی را از متن بیابید و بنویسید.

«از جای شدن» کنایه از خشمگین و متغیر شدن، «داد دادن» کنایه از اجرای عدالت

## قلمرو فکری

۱ نویسنده، چه کاری را کودکانه می‌شمارد؟

با هر اتفاق نیک یا بد، زود شاد یا ناراحت‌شدن

۲ در جمله زیر، نویسنده بر کدام ویژگی‌های اخلاقی تأکید می‌کند؟

«اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن»

صبوربودن و آشکارنکردن غم و شادی خود پیش نااهلان



۳ مفهوم عبارت «گندم‌نمای جو فروش مباح» را بنویسید.

دورو و ریاکار نباش.

۴ برای مفهوم بیت زیر، عبارتی از متن درس بیابید.

«شاد و بی‌غم بزی که شادی و غم زود آیند و زود می‌گذرند»

این‌مسام فوسفی

و هر شادی که بازگشت آن به غم است، آن را شادی مشقر، و به وقت نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید بسته دان و امید را در نومیدی.

۵ حدیث «حاسبوا قبل أن تحاسبوا» با کدام عبارت درس، قرابت معنایی دارد؟

هر که داد از خویشتن بدهد از داور مستغنی باشد.

معنی حدیث صورت سؤال: به حساب خود برسید قبل از آن که به حساب شما برسند.

### ● رول خوانی دیوار ●

بالای پله‌ها ایستاده بود و پز و پر نگاه می‌کرد اما چیزی دستگیرش نمی‌شد. چشم‌های خواب‌آلود و حیرت‌زده خود را باز کرده و محو تماشا شده بود. همه چیز پیش چشم‌هایش عوض شده بود؛ چیزهای باورنکردنی و تازه‌ای می‌دید که روزهای دیگر ندیده بود. بهمن، پسر همسایه، توی حیاط خودشان دور باغچه می‌گشت و با آب‌پاش کوچک خود، گل‌ها و سبزه‌ها را آب می‌داد. منیژه، خواهر بزرگ او هم لب حوض نشسته بود و دندان‌هایش را مسواک می‌کرد. همان‌طور که بی‌حرکت و خوشحال به نرده تکیه داده بود، همه این‌ها را می‌دید اما دیروز، هیچ‌کدام را نمی‌توانست ببیند؛ نه بهمن را که با آب‌پاش خود دور باغچه‌ها و گلدان‌ها می‌گشت، نه منیژه را که لب حوض نشسته بود و دندان‌هایش را می‌شست. تعجب برش داشته بود. نمی‌دانست چرا امروز این‌طور شده و چه اتفاقی افتاده است.

پز و پر نگاه کردن: زل‌زدن، خیره‌شدن / چیزی دستگیرش نمی‌شد: چیزی نمی‌فهمید، چیزی به دست نمی‌آورد

اهمیت آملی: حیرت‌زده، محو

هنوز اول صبح بود و روشنایی شیری و براقی روی آسمان را گرفته بود. خورشید تازه داشت مثل یک توپ قرمز از پایین آسمان پیدا می‌شد. سرصدای شلوغ گنجشک‌ها، حیاط را برداشته بود. چند بار با خنده و خوشحالی، دست‌هایش را به طرف بهمن تکان داد و صدایش کرد: بهمن... من را می‌بینی...؟ بهمن!

اما بهمن به کار خود سرگرم بود. صدای او را نشنید. چند پله دیگر که پایین آمد، از تعجب دهانش باز ماند. حیاط‌ها سر به هم آورده و خانه‌هایشان یکی شده بود. به جای دیوار، تلی از اجرهای شکسته و پاره‌های خشت و خرده‌های گچ، روی هم ریخته بود. از پله‌ها پایین دوید؛ خوشحال بود.

توی اتاق آمد. مامانش که برایش جای می‌ریخته، به او گفت که دیشب باد دیوار را خراب کرده است. پدرش که مشغول پوشیدن لباس‌هایش بود با اوقات تلخی گفت: «همین امروز باید استاد عباس را ببینم که بیاید، دیوار را بسازد. به کس دیگری نمی‌شود اطمینان کرد.»

شیری: به رنگ شیر، سفیدی کمی مایل به زرد / حیاط را برداشته بود: حیاط را پر کرده بود / سر به هم آوردن حیاط‌ها: یکی شدن حیاط‌ها و برداشته شدن دیوار میان آن‌ها / تل: پشته، تپه، توده انباشته بر هم / اوقات تلخی: بداخلاقی، ترش‌رویی

تشبیه: خورشید به توپ قرمز / تشخیص: سر به هم آوردن حیاط‌ها / جنس آمیزی: اوقات تلخی

دستور: جمله «باد دیوار را خراب کرده است» یک جمله چهارجزئی با مفعول و مسند است:

باد دیوار را خراب کرده است.

نوار مفعول مسند فعل

سیروس، برادر بزرگش، که خود را بعد از پدر مرد خانه حساب می‌کرد، صدایش را صاف کرد و گفت: «بعله دیگر، تو این دور و زمانه به کسی نمی‌شود اطمینان کرد؛ عجیب روزگاری است.»

درست، همین موقع بهمن به دنبالش توی اتاق آمد که برای بازی به خانه آن‌ها بروند. بی آن که در کوچه را بزند و کسی در را باز کند، یک‌مرتبه توی اتاق آن‌ها آمده بود. نیشش باز شده بود و یک‌ریز می‌خندید. وقتی که در کنار هم راه افتادند و از اتاق بیرون آمدند، بهمن با خنده گفت: «می‌دانی ناصر؟ دیشب باد آمده دیوار را خراب کرده! حالا دیگر می‌شود همین‌طوری بیایی خانه ما بازی...»

ناصر هم با خنده و تعجب پرسید: «باد، دیوار را خراب کرده؟! چه‌طوری خراب کرده؟»

بهمن گفت: «خوب خراب کرده دیگر!»

طولی نکشید که همه‌چیز مهمان‌بازی‌شان روبه‌راه شد. یک قالیچه زیر سایه یکی از درخت‌ها پهن کردند و چهار زانو مثل آدم‌های بزرگه با ادب و اخم کرده، روی قالیچه نشستند. بهمن سماور کوچکش را آتش کرد. ناصر هم مقداری زردآلو و گیلان از مامانش گرفت و با قاش خربزه و سیب بهمن، همه چیزشان جور شد و به شادی فروریختن دیوار، جشن مفصلی گرفتند تا ظهر که به زور از هم جدا شدند، گفتند و خندیدند و از یکدیگر پذیرایی کردند. وقتی ناصر از حیاط آن‌ها به خانه خودش آمد، همه‌چیز را با دهان پر خنده برای مامانش تعریف کرد.

روبه‌راه: آماده، مهیا

**کنایه** باز شدن نیش کنایه از خندیدن

**دستور** عبارت «برادر بزرگش» در جمله نخست «بدل» است. / در عبارت «همین موقع»، «همین» صفت اشاره است و «موقع» هسته.

**اهمیت املائی** مفصل، حیاط (با «حیات» به معنی «زندگی» اشتباه نگیرید.)

## برای حرف‌های

بدل: گروهی اسمی است که اسم پیش از خود را توصیف می‌کند و می‌توان دو سوی آن علامت «ویرگول» گذاشت و حذف

آن از جمله، مشکلی برای جمله ایجاد نمی‌کند، بدل، از نظر نقش، از اسم پیش از خود تبعیت می‌کند:

حافظ، شاعر بزرگ قرن هشتم، اهل شیراز بود. من، به علی آقا، همسایه پدربزرگ، سلام کردم.

نهار بدل از نهار متمم بدل از متمم

حالا پشت پنجره ایستاده بود و با غصه به حیاط نگاه می‌کرد. چشم‌هایش دیگر نمی‌خندید. لب‌هایش شل و آویزان شده بود. دلش می‌خواست بهانه بگیرد و گریه کند. حیاط مثل گذشته از هم جدا می‌شد. دیواری نو و آجری از میان خانه‌ها سر بیرون می‌آورد و آن‌ها را از هم می‌برید. ناصر می‌دید که دوباره حیاطشان مثل روزهای اول، کوچک می‌شود؛ خیلی کوچک. با خودش می‌گفت: «بله دیگر، کوچولو کوچولو شده، درست مثل یک قفس...» فکر می‌کرد که دیگر نمی‌تواند با بهمن و بچه‌های دیگر گرمگرم به هوا بازی کند و مثل ماهی‌های حوض دنبال هم بکنند. به سر و کول هم بیروند و خنده‌کنان و نفس‌نفس‌زنان دنبال هم از این سر حیاط به آن سر حیاط بدوند و فضا را از فریادهای شادمانی خود پر کنند.

پشت پنجره ایستاده بود و میله‌های آهنی را با دست‌هایش می‌فشرد. مثل بچه‌های دو سه ساله، لب برجیده بود. انگار که برای کار بدی، یک بی‌تریبی، دعوایش کرده بودند. بغض گلویش را می‌فشرد و دلش می‌خواست گریه کند، چشم‌های پر بغض و کینه‌اش به دیوار نوساز، به بتا و عمله‌ها خیره شده بود. از همه آن‌ها، از دیوار و بتا و عمله‌ها نفرتش می‌گرفت. از حرصش با آن‌ها لج می‌کرد و هر چه از او می‌خواستند یا هر چه از او می‌پرسیدند و هر پیتامی که برای بابا و مامانش داشتند، همه را نشنیده می‌گرفت. گاهی مشت مشت شن و خاک و سنگ‌ریزه برمی‌داشت، به سر و صورت آن‌ها می‌زد و فرار می‌کرد.

لب برجیدن: آغاز گریه کردن کودک، چین خوردن کنار لب‌ها به نشانه بغض / **عمله**: جمع عامل، کارگران؛ در فارسی امروز کلمه عمله، به صورت مفرد، به معنی یک تن کارگر زیر دست بتا به کار می‌رود.

**تشخیص** سر بیرون آوردن دیوار از میانه خانه‌ها / **تشبیه** حیاط به قفس، بچه‌ها به ماهی‌های حوض، ناصر به بچه دوساله

**اهمیت املائی** بهانه، حوض، عمله، بغض، حرص

بارها، او را صدا کرده بودند: «آقا کوچولو، آقا پسر... زنده باشی! یک چکمه آب خوردن برای ما بیاور. بدو بارک‌الله. خیلی تشنه‌ایم، اما او اعتنائی نمی‌کرد. پشتش را به آن‌ها می‌کرد و می‌رفت. دلش می‌خواست همان‌طور که مشغول بالا بردن دیوار هستند، از آن بالا بیفتند و دست و پایشان بشکند یا دیوار روی سرشان خراب شود و همه‌شان زیر آن بمیرند. قصه‌دار آرزو می‌کرد: الهی بمیرند، الهی همه‌شان بمیرند. دیگر نمی‌توانست به خانه بهمن برود. عمله بتاها و دیوار، راه را بر او بسته بودند. در آن حال که بغض گلویش را می‌فشرد، چندین بار به طرف در کوچه رفت که خود را به بهمن برساند و بازیشان را از سر بگیرد اما در کوچه بسته بود و دستش به قفل در نمی‌رسید. با خشم و اندوه به دیوار و عمله بتاها نگاه می‌کرد و همه بدبختی خود را از چشم آن‌ها می‌دید.

چکه: قطره / از سرگرفتن: دوباره آغاز کردن، از نو شروع کردن

**مجاز** یک چکه مجازاً مقدار اندک / **کنایه** چیزی از چشم کسی دیدن کنایه از کسی را برای آن چیز مقصر دانستن

**دستور** «بارک‌الله» و «الهی» شبه‌جمله‌اند. / «خیلی تشنه‌ایم» جمله سه‌جزئی با مسند است:

ما خیلی تشنه ایم.

نهار مسند فعل استاری  
مفوف



هر چه فکر می‌کرد نمی‌فهمید چه احتیاجی به دیوار هست و چرا پدرش این همه در ساختن آن اصرار دارد. آن چند روزی که دیوار خراب شده بود، همه آن‌ها راحت‌تر بودند. آن روزی که مادرش سبزی خشک‌کردنی خریده بود، مادر بهمن و بقیه بچه‌ها آمدند و نشستند و با بگو و بخند، همه را تا عصر پاک کردند. مامانش می‌گفت اگر آن‌ها نبودند، پاک‌کردن سبزی‌ها چهار پنج روز طول می‌کشید یا هنگامی که مادر بهمن پرده‌های اتاقشان را می‌کوبید، مامانش به کمک او رفت. تا زمانی که دیوار از نو ساخته نشده بود، شب‌ها توی حیاط فرش می‌انداختند و سماور را آتش می‌کردند و او را به دنبال پدر و مادر بهمن می‌فرستادند.

اما پیش از آن‌که باد دیوار را خراب کند، وضع به این حال نبود. شاید هفته‌ها می‌گذشت که هم‌دیگر را نمی‌دیدند. دور هم جمع شدن و گفتن و خندیدن هم که جزء خیالات بود. اگر گاهی هم از دل تنگی، از پشت دیوار یکدیگر را صدا می‌کردند، مثل این بود که دیوار صدای آن‌ها را برای خودش نگه می‌داشت و عوض آن، صدایی خفه و غریبه از خود بیرون می‌داد. جوابی هم که به این صدا می‌آمد، خشک و بی‌مهر و نارسا بود؛ مثل این بود که دو تا آدم غریبه، زورکی یا هم صحبت می‌کردند یا دیوار آن طرفی یا دیوار این طرفی، سرسنگین حرف می‌زد.

**بگو و بخند:** حرف‌زدن و خندیدن / **آتش کردن سماور:** روشن کردن سماور / **سرسنگین:** بی‌توجه، نامهربان

**شخصی:** دیوار صدای آن‌ها را برای خودش نگه می‌داشت. حرف‌زدن دیوار آن طرفی با این طرفی / **حسن‌امری:** جواب خشک

به دیوار نیمه‌کاره، به بتای چاق و گنده و عمله‌ها، به درخت‌ها که باد توی آن‌ها مثل جیرجیرک‌ها «سی‌سی... سی‌سی» می‌خواند، نگاه کرد. همه مشغول بودند؛ دیوار مشغول بالا رفتن، بتا مشغول ساختن و عمله‌ها مشغول نیمه بالا انداختن. فقط باد بود که بی‌کار توی درخت‌ها نشسته بود و برای خودش آواز می‌خواند. مثل این بود که دیگر دوست نداشت خودش را به دیوارها بزند و آن‌ها را خراب کند. مثل این‌که هیچ دلش نمی‌خواست به طرف دیوار نوساز آجری حمله‌ور شود. خوش داشت که آن بالا، روی شاخه درخت‌ها بنشیند و دیوار را تماشا کند و یک‌ریز خودش را روی شاخه‌ها تاب بدهد.

ناصر زیر لب گفت: «دیگر باد نمی‌آید دیوار را بخواباند؛ دیگر نمی‌خواهد بیاید... دیگر ترسیده.»

دیوار داشت به بلندی گذشته خود می‌رسید. بتا و عمله‌ها تندتند کار می‌کردند؛ از نردبام بالا می‌رفتند. نیمه بالا می‌انداختند، گل درست می‌کردند، گچ می‌ساختند، می‌رفتند و می‌آمدند و دیوار بالا و بالاتر می‌رفت. ناصر هنوز می‌توانست با چشم‌های غم‌زده‌اش، گوشه‌ای از آن حیاط را تماشا کند.

**نیمه:** نصف آجر یا خشت (در اصطلاح بنایی) / **خواباندن دیوار:** خراب کردن دیوار

**تشبیه:** باد به جیرجیرک / **شخصی:** بیکار نشستن و آوازخواندن باد، تماشاکردن و تاب‌خوردن باد؛ ترسیدن باد

**دستور:** «سی‌سی» نام آوا است.

مامانش بی آن‌که سر خود را برگرداند، گفت:

- ها... بابات آمده؟

- نه.

- هر وقت آمد، مرا خبر کن.

- کجا می‌خواهید بروید؟

- خواستگاری.

- یاالله، من هم می‌خواهم بیایم.

مامانش او را نگاه کرد و با تعجب پرسید:

- کجا؟

- خواستگاری.

- آه... پس این‌طور! دیگر کجاها می‌خواهی بیایی؟ ها؟

ناصر ساکت شد. از حرف‌های مامانش فهمید که التماس‌کردنش بی‌نتیجه است و او را با خود نخواهد برد. اما مثل این‌که چیزی به فکرش رسیده است و جرئت گفتن آن را ندارد. مثل این‌که حرفی مانند آتش سر زبانش بی‌جسد و دهانش برای گفتن باز نشود، مدتی این‌ها با او می‌شد و به صورت مامانش که سرخ و سفید شده بود، خیره‌خیره نگاه کرد؛ آخر طاقت نیاورد و گفت:

- مامان!

- بفرمایید.

- چرا این‌ها دارند میان خانه ما و بهمن دیوار می‌کشند؟

- چرا دارند دیوار می‌کشند؟ چه چیزها می‌پرسی! آخر همین‌طوری که نمی‌شود...

- چه‌طوری؟

- خانه‌ها مان بی دیوار باشد.

- چرا نمی‌شود مامان؟

- ای، چه می‌دانم. دست از سرم بردار. مگر نمی‌بینی میان همه خانه‌ها دیوار است؟

- چرا میان همه خانه‌ها دیوار است؟

- برو بازیت را بکن. این قدر از من حرف نگیر، بچه.

این پا و آن پا شدن: تردید داشتن برای انجام کاری

**تشبیه** حرف به آتش / **کنایه** دست برداشتن از سر کسی کنایه از رها کردن و راحت گذاشتن او

**دستور** «ها» و «یاالله» شبه‌جمله‌اند. در ترکیب «هر وقت»، «هر» صفت مبهم است و «وقت» هسته / در ترکیب «چه چیزها»، «چه» صفت تعجبی است و در ترکیب «همین طوری»، «همین» صفت اشاره است. در جمله «چرا این‌ها دارند میان خانه ما و بهمن دیوار می‌کشند» این‌ها ضمیر اشاره است (نه صفت اشاره) / در ترکیب «همه خانه‌ها»، «همه» صفت مبهم است و «خانه» هسته.

**اهمیت املائی** جرئت

ناصر ساکت شد، چیزی دستگیرش نشده بود. مادرش از اتاق بیرون رفت. ناصر برگشت و پشت پنجره آمد و به بیرون، به بتا و عمله‌ها و درخت‌ها، نگاه کرد. درخت‌ها، بی‌حرکت، راست ایستاده و سرشان را به هوا بلند کرده بودند. باد دیگر میان درختان «سی‌سی‌سی... سی‌سی‌سی» آواز نمی‌خواند و روی شاخه‌ها تاب نمی‌خورد. فهمید که باد ترسیده و از میان درخت‌ها رفته... در رفته.

دلش از غم و درماندگی قشمرده شد. هیچ‌کس نبوده به کمکش بیاید؛ هیچ‌کس جلو چشم‌های غم‌زده‌اش دیوار مثل دیو ایستاده بود و با اخم به او نگاه می‌کرد. همان‌طور که با ترس و لرز به دیوار نگاه می‌کرد، با خود گفت: «آره، مثل دیو است، درست مثل دیو است.» سرشاخه‌ها و روی برگ‌ها، آفتاب زرد و بی‌مهر غروب، مثل صدها قناری نشسته بود که دسته‌دسته به آسمان پرواز می‌کردند. آن‌وقت مثل این‌که برگ‌ها و شاخه‌های تاریک و خالی، برمی‌گشتند و به او نگاه می‌کردند. همه به او نگاه می‌کردند... درها، درخت‌ها، دیوارها... همه اخم کرده بودند و با او سر دعوا داشتند.

**تشبیه** سر به هوا بلند کردن درختان، آوازخواندن و تاب‌نخوردن و ترسیدن باد، با اخم نگاه کردن دیوار، نشستن آفتاب، نگاه کردن برگ‌ها و شاخه‌ها /

**تشبیه** دیوار به دیو؛ آفتاب به صدها قناری

**دستور** در «هیچ کس»، «هیچ» صفت مبهم است و «کس» هسته / در «همان‌طور»، «همان» صفت اشاره است و «طور» هسته

**اهمیت املائی** قناری

ترسید و از پشت پنجره برگشت و توی حیاط آمد. با بی‌زاری از کنار بتاها و عمله‌ها گذشت. بی آن‌که نگاهی به آن‌ها بکند، به طرف اتاق‌های آن طرف حیاط رفت. میان راه، یک مرتبه ایستاد و با نگاهی تند و تیز به بتا و دیوار سفید خیره شد. برق خوشحالی در چشم‌هایش دوید، دولا شد و دستش را با احتیاط روی پاره‌آجر پیش پایش گذاشت اما وحشت سراپایش را فراگرفت. بلند شد و با دلهره و نگرانی به این‌ور و آن‌ور خود نگاه کرد. هیچ‌کس متوجه او نبود. خیالش راحت شد. به سر طاس و قرمز بتای خپله‌ای که در چند قدمی او خم شده بود، نگاه کرد. بعد در حالی که دست‌هایش می‌لرزید و رنگش به سختی پریده بود، از نو خم شد و دست راستش را آرام و با احتیاط روی آجر گذاشت و آن را از زمین برداشت و به تندی به این طرف و آن طرف نگاه کرد. قلبش مثل یک گنجشک اسیر در سینه او پرپر می‌زد. یک پایش را به جلو و یک پایش را به عقب گذاشت، دستش را به نشانه سر بتای خپله بالا برد. خوب نشانه گرفت، دستش با پاره‌آجر در هوا به گردش آمد...

ناگاه لرزشی شدید سراپایش را برداشت. در همان دم که می‌خواست آجر را پرتاب کند، به نظر رسید که دیوار ناگهان از جا تکان خورد و با چشم گنده سرخش چپ‌چپ به او نگاه کرد و به طرفش راه افتاد. تنش رعشه شدیدی گرفت. دستش لرزید شل و بی‌حس پایین آمد و پاره‌آجر از میان انگشت‌هایش روی زمین افتاد. با چشم‌های بیرون‌زده گفت: دیو... دیو... دیوار...

جیغ کشید و به طرف اتاق فرار کرد. مادرش سراسیمه، سر و پای برهنه از اتاق بیرون پرید و با وحشت او را در بغل گرفت و پرسید: «چه شده؟ چه‌طور شده؟»

ناصر در حالی که سفت خود را به او چسبانده بود و مثل بید می‌لرزید. با هق‌هق گریه گفت: «دیو... دیو... آمده من را بخورد.»

طاس: بی‌مو / دلهره: اضطراب، نگرانی / خپله: چاق / رعشه: لرزش

**تشبیه** قلب به گنجشک اسیر، ناصر به بید / **تضاد**: این طرف ≠ آن طرف، جلو ≠ عقب / **مجاز دم مجاز از لحظه** / **تشبیه** تکان خوردن دیوار و

نگاه کردن آن با چشم‌های سرخ

**دستور** در عبارت «همان دم»، «همان» صفت اشاره است و «دم» هسته / «هق‌هق» نام‌آوا است.

**اهمیت املائی** احتیاط، دلهره، رعشه، سراسیمه

دیوار، جمال میرصادقی (با انگی تهرزف و تلفیص)



## درک و دریافت

۱ اگر این متن را داستانی نمادین بدانیم، هر یک از عناصر زیر نماد چه چیزی است؟

– بتا      – دیوار      – همسایه

بسته به این که دیوار را نماد چیزی بدانیم، داستان را به اشکال گوناگون می‌توان تفسیر کرد. وضعیت دیوار در قصه و جزئیات داستان، تفاسیر گوناگونی را برای آن پیشنهاد می‌کنند که در این جا سه تفسیر مختلف ارائه خواهد شد.

• بتا:

الف) عاملان جدایی انسان‌ها و آن‌ها که نفعشان در تفرقه‌افکنی است. / ب) حافظان و سازندگان سنت‌ها و محدودیت‌های دست و پاگیر / ج) عقاب استبداد

• دیوار:

الف) جدایی انسان‌ها از یکدیگر و مانع تفاهم بشری / ب) محدودیت‌ها و سنت‌های دست و پاگیر / ج) دیو استبداد و ستم همسایه:

الف) هم‌بستگی انسان‌ها / ب) فائق آمدن بر سنت‌های دست‌وپاگیر / ج) آزادی و رهایی

۲ دربارهٔ دزاولیهٔ دیده و «شخصیت اصلی» داستان توضیح دهید.

بخش اعظم داستان از زاویهٔ دید دانای کل محدود روایت می‌شود؛ یعنی از زاویهٔ سوم شخص نقل می‌شود و نویسنده هم چون گزارشگری رفتار و اعمال شخصیت‌های داستان را طوری روایت می‌کند که به زاویهٔ دید ناصر محدود است. در بخش‌هایی نیز از حالت محدود به درآمده و از درونیات و احساسات ناصر خبر می‌دهد. (دلش می‌خواست همان‌طور که مشغول بالا بردن دیوار هستند، از آن بالا بیفتند و دست و پایشان بشکند یا دیوار روی سرشان خراب شود و همه‌شان زیر آن بمیرند.)

شخصیت اصلی داستان، ناصر، کودکی است که دل در گروی از میان برداشته شدن دیوار و ارتباط و همدلی با جهان بیرون از خانه دارد. داستان، بامداد، در لحظهٔ بیداری ناصر از خواب آغاز می‌شود و نخستین رویداد آن، فروریختن دیوار، گویی ادامهٔ رویای ناصر است؛ داستان به موازات بالا رفتن تدریجی دیوار ادامه می‌یابد و پایان آن در غروبی رقم می‌خورد که با کابوس حرکت دیوار، رویای برداشته شدن آن برای ناصر فرو می‌ریزد. ناصر، کودکی پرسشگر است که به جای پذیرفتن آن‌چه عادی جلوه می‌کند، به تردید و پرسشگری روی می‌آورد. (مگر نمی‌بینی میان همهٔ خانه‌ها دیوار است؟ - چرا میان همهٔ خانه‌ها دیوار است؟) در داستان، نه تنها دیالوگ‌ها و گفته‌های ناصر با لحنی مطابق سن و سال او ادا می‌شوند (ناصر زیر لب گفت: «دیگر باد نمی‌آید دیوار را بخواباند، دیگر نمی‌خواهد بیاید... دیگر ترسیده») که حتی توصیف‌های راوی از جهان پیرامون ناصر، یا جهان کودکانه او در هماهنگی و مطابقت به سر می‌برند (خورشید تازه داشت مثل یک توپ قرمز از پایین آسمان پیدا می‌شد).

## تست‌های فصل یکم

۱- در عبارت زیر چند غلط املائی وجود دارد؟

در آن هنگامهٔ غوغا، جعله اهل بازار، حیرت‌زده محو تماشای قلقله و شور همراهان سلطان بودند و سراسیمه، در حالی که از دلهره رآشه به دست و پایشان افتاده بود، خود را از سر راه آن‌ها کنار می‌کشیدند.

۱) دو      ۲) سه      ۳) چهار      ۴) یک

۲- در کدام یک از بیت‌های زیر معنای کلمهٔ «راست» با معنای آن در بیت «راست به مانند یکی زلزله / داده تنش بر تن ساحل، یله، یکسان است»؟

- |                                   |                              |
|-----------------------------------|------------------------------|
| ۱) به سهراب بر تیرباران گرفت      | چپ و راست، جنگ سواران گرفت   |
| ۲) بیچید و برگشت بر دست راست      | غمی شد ز سهراب و زنهار خواست |
| ۳) که هرگز ز ترکان چنین کس نخواست | به کردار سرو است بالاش راست  |
| ۴) مرا هدیه باید اگر گفت راست     | تو را رای و راه دبیری کجاست؟ |

۳- در کدام گروه از واژه‌های زیر غلط املائی وجود دارد؟

- |   |   |
|---|---|
| ۱) کام و زبان، رزاق و خلاق، حامل و صاحب   | ۲) حادثه و ورطه، حال و نهاد، کوی و برزن         |
| ۳) ضربه و صدمه، مانوس و معلوف، حالت و طرب | ۴) ضمایم و تعلیقات، حجب و فروتنی، ذوق و استعداد |

۴- در کدام گزینه معنای تمام واژه‌ها به درستی ذکر شده است؟

- |   |  |
|---|--|
| ۱) فروغ: یرتو، غلغله: شور و غوغا، شکن: شکست     | ۲) پیرایه: زیور، نمط: شیوه و روش، گلین: گل سرخ |
| ۳) سهمگن: سنگین، عمله: جمع عامل، تیمار: غمخواری | ۴) نهاد: سرشت، مولع: آزمنده، خجلی: شرمنده      |

۵- با توجه به معنای ابیات در کدام گزینه غلط املائی دیده می‌شود؟

- |                               |                              |
|-------------------------------|------------------------------|
| ۱) مبدع است و تابع استاد نیست | ۲) آفریننده خزاین جود        |
| ۳) برگذر زین سرای کون و فساد  | ۴) مبدع هر چشمه که جودیش هست |
| ۵) مسند جمله ورا استاد نیست   | ۶) مبدع و آفریدگار وجود      |
| ۷) ببر از میدع و ببرو به معاد | ۸) مخترع هر چه وجودیش هست    |

۶- معنای واژه «دراست» در کدام بیت متفاوت است؟

- |  |                                      |
|--|--------------------------------------|
| ۱) زمین و آسمان بهر تو آراست                   | ۲) چو سرو در چمنی راست در تصور من    |
| ۳) تیز بودیم و کندگونه شدیم                    | ۴) زاله بر لاله فرود آمده نزدیک سحر  |
| ۵) از این برخاستی با قامت راست                 | ۶) چه جای سرو که مانند روح در بدنی   |
| ۷) راست بودیم و باشگونه شدیم (باشگونه = وزگون) | ۸) راست چون عارض گل‌بوی عرق‌کرده یار |

۷- در همه گزینه‌ها آرایه «مجاز» به کار رفته است، به جز گزینه \_\_\_\_\_.

- |                                |                               |
|--------------------------------|-------------------------------|
| ۱) قطره باران که درافتد به خاک | ۲) ایبر ز من حامل سرمایه شد   |
| ۳) راست به مانند یکی زلزله     | ۴) لیک چنان خیره و خاموش ماند |
| ۵) زو بدمد بس گهر تابناک       | ۶) باغ ز من صاحب پیرایه شد    |
| ۷) داده تنش بر تن ساحل یله     | ۸) کز همه شیرین‌سخنی گوش ماند |

۸- در کدام یک از گزینه‌های زیر «نماد» به کار رفته است؟

- |  |   |
|--|---|
| ۱) سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی    | ۲) سرم از خدای خواهد که به پایش اندر افتد |
| ۳) دل همچو سنگتای دوست به آب چشم‌سعدی  | ۴) برو ای گدای مسکین و دری دگر طلب کن     |
| ۵) چه خیال‌ها گذر کرد و گذر نکرد خوابی | ۶) که در آب مرده بهتر که در آرزوی آبی     |
| ۷) عجب است اگر نگردهد که بگردهد آسیابی | ۸) که هزار بار گفتی و نیامدت جوابی        |

۹- آرایه‌های «تناسب، تشبیه، ایهام، جناس» به ترتیب در کدام گزینه دیده می‌شود؟

- |   |                                       |
|---|---------------------------------------|
| الف) چون به بصره رسیدیم، از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانند بودیم. | ب) اشتر به شعر عرب، در حالت است و طرب |
| ج) کیبوتری که دگر آشیان نخواهد دید                                  | د) مخور طعمه جز خسروانی خورش          |
| ۱) د، الف، ج، ب   | ۲) ج، الف، د، ب                       |
| ۳) د، ب، ج، الف   | ۴) ج، ب، د، الف                       |

۱۰- در کدام بیت «حس آمیزی» به چشم نمی‌خورد؟

- |                                 |  |
|---------------------------------|--|
| ۱) چو نام من به شیرینی برآید    | ۲) سرو زیبا و به زیبایی بالای تو نه    |
| ۳) غرض زین حدیث آن که گفتار نرم | ۴) دلم گوید به شیرین دردمند است        |
| ۵) اگر گفتار من تلخ است، شاید   | ۶) شهد شیرین و به شیرینی گفتار تو نیست |
| ۷) چو آب است بر آتش مرد گرم     | ۸) بدین آوازه آوازش بلند است           |

۱۱- در کدام یک از بیت‌های زیر حس آمیزی به کار نرفته است؟

- |                                    |                                    |
|------------------------------------|------------------------------------|
| ۱) من آمی به جمالت ندیدم و نشنیدم  | ۲) ز من با شاعر رنگین‌بیان گوی     |
| ۳) مجنون چو شنید پند خویشان        | ۴) بوی دهن تو از چمن می‌شنوم       |
| ۵) اگر گلی به حقیقت، عجین آب حیاتی | ۶) چه سود از سوز اگر چون لاله سوزی |
| ۷) از تلخی پند شد پریشان           | ۸) رنگ تو ز لاله و سمن می‌شنوم     |

۱۲- در کدام یک از عبارات زیر «کنایه» به چشم نمی‌خورد؟

- |  |
|--|
| ۱) بی آن که در کوچه را بزند و کسی در را باز کند، یک مرتبه توی اتاق آن‌ها آمده بود، نیشش باز شده بود و یکریز می‌خندید |
| ۲) ای، چه می‌دانم، دست از سرم بردار. مگر نمی‌بینی میان همه خانه‌ها دیوار است؟  |
| ۳) همان‌طور که با ترس و لرز به دیوار نگاه می‌کرد، با خود گفت «آره، مثل دیو است، درست مثل دیو است».                   |
| ۴) به زبان دیگر مگو و به دل، دیگر مدار تا گندمنمای جو فروش نباشی.  |



۱۳- با توجه به معنی ابیات در کدام بیت هم‌ریشه واژه «مستغنی» دیده نمی‌شود؟

- |                                  |                                      |
|----------------------------------|--------------------------------------|
| ۱) درویش و غنی بنده این خاک درند | ۲) عدل در قهر و رضا از کف مده        |
| ۳) غنا و شادمانی به جای دیگران   | ۴) او خطیب است ولیکن هنرش کم حرفی ست |
- ۱۴- در عبارت زیر چند فعل «نهی» وجود دارد؟

دتا توانی از نیکی کردن میاسا و خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نغای و چون نمودی، به خلاف نموده میباش. به زیان، دیگر مگو و به دل، دیگر مدار، تا گندم‌نمای جو فروش نباشی.

- |         |       |        |       |
|---------|-------|--------|-------|
| ۱) چهار | ۲) سه | ۳) پنج | ۴) دو |
|---------|-------|--------|-------|

۱۵- مفهوم کدام بیت از دیگر ابیات دورتر است؟

- |                                       |                                    |
|---------------------------------------|------------------------------------|
| ۱) بر وصف تو دست عقل دانا نرسد        | ۲) اسرار ازل را نه تو دانی و نه من |
| ۳) عقلی که شود به جرعه‌ای دُرد از دست | ۴) صد مرحله زان سوی خرد خواهم شد   |

۱۶- کدام بیت، مفهومی متفاوت با بیت‌های دیگر دارد؟

- |                                  |                                      |
|----------------------------------|--------------------------------------|
| ۱) صفات لایزالش کس ندانست        | ۲) همی از نور تو عالم منوّر          |
| ۳) هر آن وصفی که گویم بیش از آنی | ۴) مجلس تمام گشت و به پایان رسید عمر |

۱۷- مفهوم کدام بیت از مفهوم «تویی رزاق هر پیدا و پنهان / تویی خلاق هر دانا و نادان» دورتر است؟

- |  |                               |
|--|-------------------------------|
| ۱) این چنین پیدا و پنهان دست کیست؟     | ۲) به نادانان چنان روزی رساند |
| ۳) بر در شامم گدایی نکته‌ای در کار کرد | ۴) جمله را رزاق روزی می‌دهد   |

۱۸- مفهوم کدام بیت از دیگر ابیات دورتر است؟

- |                                   |                                    |
|-----------------------------------|------------------------------------|
| ۱) برگ درختان سبز، پیش خداوند هوش | ۲) ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم |
| ۳) رون‌پرور بود خرم بهاری         | ۴) چو در وقت بهار آبی پدیدار       |

۱۹- کدام گزینه با بیت «که جای که دریاست من کیستم؟ / گر او هست حقا که من نیستم» قرابت دارد؟

- |  |                                 |
|--|---------------------------------|
| ۱) ملامت‌گوی عاشق را چه گوید مردم دانا | ۲) به دریا در منافع بی‌شمار است |
| ۳) با هستی من که در شمار است           | ۴) گر از نیستی دیگری شد هلاک    |

۲۰- مفهوم کدام یک از ابیات زیر با عبارت «اگر غم و شادیت بُود به آن کس گوی که او تیعار غم و شادی تو دارد» نزدیک‌تر است؟

- |                                       |   |
|---------------------------------------|---|
| ۱) به روز رفته مانند یار رفته         | ۲) عاشقان را چه غم از سرزنش دشمن و دوست |
| ۳) گر هزارت غم بود یا کس نگوئی زینهار | ۴) ناچار هر که دل به غم روی دوست داد    |

۲۱- کدام دو بیت با بیت «بلندی از آن یافت کو پست شد / در نیستی کوفت تا هست شده» قرابت معنایی دارند؟

- |                                    |                              |
|------------------------------------|------------------------------|
| الف) بلندیست باید تواضع گزین       | ب) فروغ و بلندی نجوید ز کس   |
| ج) تا در بر هر پستی پیوسته بلندیست | د) چشمه حیوان و جام مستی است |

- |           |           |         |         |
|-----------|-----------|---------|---------|
| ۱) الف، د | ۲) الف، ج | ۳) ب، د | ۴) ج، د |
|-----------|-----------|---------|---------|

۲۲- در کدام گزینه معنایی عکس معنای عبارت کنایی «گندم‌نمای جوفروش» به چشم می‌خورد؟

- |                                      |  |
|--------------------------------------|--|
| ۱) زهد یا نیت پاک است نه با جامه پاک | ۲) در ظاهر و باطن آن چه خیر است و شر است |
| ۳) اگر دل با زبان یکسان کنی تو       | ۴) فقر ظاهر مبین که حافظ را              |
| ۱) ای بس آلوده که پاکیزه‌ردایی دارد  | ۲) از حکم حق است و از قضا و قدر است      |
| ۳) هرآن‌چست گفت حق، فرمان کنی تو     | ۴) سینه گنجینه محبت اوست                 |

۲۳- مفهوم کدامیک از عبارات زیر به بیت «چه باید نازش و نالش بر اقبالی و ادباری / که تا بر هم زنی دیده، نه این بینی نه آن بینی» نزدیک‌تر است؟

- ۱) رنج هیچ کس را ضایع مکن و همه کس را به سزا، حق شناس باش.
- ۲) اگر از بیگانه نایمن شوی، زود به مقدر نایمنی، خویش را از وی ایمن گردان.
- ۳) به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو، که این فعل کودکانه باشد.
- ۴) اگر غم و شادیت بود، به آن کس گوی که او تیمار غم و شادیت تو دارد.

۲۴- مفهوم مقابل عبارت «به ایشان مولع نباش تا هم‌چنان که هنر ایشان همی‌بینی، عیب نیز بتوانی دیده» در کدام بیت نیامده است؟

- |                                |                             |
|--------------------------------|-----------------------------|
| ۱) ور هنری داری و هفتاد عیب    | دوست نبیند به‌جز آن یک هنر  |
| ۲) در همه چیزی هنر و عیب هست   | عیب مبین تا هنر آری به دست  |
| ۳) زان که او را همه تن شد سیاه | دیده سپید است در او کن نگاه |
| ۴) بدین جستن عیب‌های دروغ      | به پیش بزرگان نگیری فروغ    |

۲۵- مفهوم کنایی مصراع «از خجلی سر به گریبان برده» در کدام بیت دیده می‌شود؟

- |                                     |                                      |
|-------------------------------------|--------------------------------------|
| ۱) ای برآورده سر کبر از گریبان نفاق | نه به رعنائیت یار و نه به قزایی قرین |
| ۲) دامن‌کشان حسن دلاویز را چه غم    | کاشفتگان عشق گریبان دریده‌اند        |
| ۳) کسم‌آواز هرگز نبینی خجل          | جوی مشک بهتر که یک توده گل           |
| ۴) همی‌کرد فریاد و دامن به چنگ      | مرا مانده سر در گریبان ز نتنگ        |

## پاسخ تست‌های فصل یکم

- ۱- گزینه ۱ در این عبارت «دو» غلط املایی وجود دارد: غلغله و رعشه.
- ۲- گزینه ۳ در بیت صورت سؤال و بیت گزینه (۳) «راست» به معنی «درست» و «کاملأ» آمده است.
- بررسی سایر گزینه‌ها: در گزینه‌های (۱) و (۲) به معنی «سمت راست» و «جهت مخالف چپ» آمده. در بیت گزینه (۴) «راست» به معنی «حقیقت» و «مخالف دروغ» است.
- ۳- گزینه ۳ کلمه «مألوف» (به معنای «انس گرفته») به غلط به صورت «معلوف» نوشته شده است. املای واژه‌های دیگر صحیح است.
- ۴- گزینه ۲ معنای همه واژه‌ها در این گزینه به درستی ذکر شده است.
- بررسی سایر گزینه‌ها: در گزینه (۱) «شکن» به معنای «پیچ‌وتاب موه»، در گزینه (۳) «سهمگن» به معنای «سه‌مگین و ترسناک» و در گزینه (۴) «خجلی» به معنای «خجالت، شرمندگی» است.
- ۵- گزینه ۳ مبدع: ابداع‌کننده، آفریننده. مبدأ: آغاز و ابتدا. باید به واژه‌های هم‌آوا توجه کنید. بهترین راه تشخیص آن‌ها کمک‌گرفتن از واژه‌های مترادف، متضاد یا مرتبط در خود بیت است.
- ۶- گزینه ۴ واژه «راست» معانی زیادی دارد در سه بیت اول راست در معنای «صاف و مستقیم» و در بیت چهارم در معنای قیدی (درست، کاملأ) آمده است.
- ۷- گزینه ۳ برای پیدا کردن مجاز باید به دنبال کلماتی بگردیم که در معنی حقیقی‌اش به کار نرفته است. در گزینه (۱) «گهر» در معنی اصلی خودش نیست و مقصود از بس گهر تابناک، گل‌های زیبا است؛ بنابراین با آرایه مجاز رویه‌رو هستیم. در گزینه (۲) آیا ابر واقعاً دارای سرمایه شده است؟ آیا باغ پیرایه و زینت واقعی دارد؟ بله مقصود از «سرمایه» و «پیرایه» به ترتیب «ابر» و «گل‌ها و گیاهان» است. پس در این‌جا هم مجاز داریم. در گزینه (۴) هم مجاز وجود دارد. «گوش» در معنی حقیقی خودش به کار نرفته است و مجاز از آسان شنونده است.
- ۸- گزینه ۳ در این گزینه «آسیاب» نماد سنگینی است.
- ۹- گزینه ۲ در بیت «وج» میان «کیوتر، آشیان، دانه، دام» تناسب برقرار است. در بیت «الف» گوینده خود و همراهش را به «دیوانگان» تشبیه کرده است (مشبه: شناسه فعل به نیابت از ضمیر محذوف ما، مشبّه: دیوانگان، ادات تشبیه: مانند). در بیت «د» کلمه «خسروانی» ایهام دارد: (۱) شاهانه؛ (۲) غنایی که خسرو آن را درست کرده است؛ در بیت «ب» نیز میان «عرب» و «طرب» جناس ناقص برقرار است.



روش پاسخگویی به این تست: هرگز چنین تست‌هایی را با آرایه‌ای مثل تناسب آغاز نکنید؛ زیرا در اغلب بیت‌ها می‌توان نوعی تناسب پیدا کرد و این آرایه معمولاً شما را به نتیجه نمی‌رساند. در این تست آغاز کردن از تشبیه نیز سودی ندارد؛ چرا که هم بیت «الف» و هم بیت «ب» تشبیه دارند (در بیت «ب»، مخاطب یا ضمیر «تو» به «جانور کزطبع» تشبیه شده است) و با تشبیه نمی‌توان گزینه‌ای را حذف کرد. پس صرفاً باید با جناس و ایهام به این تست پاسخ داد: گزینه «الف» جناس ندارد، پس گزینه‌های (۳) و (۴) نمی‌توانند درست باشند. ایهام نیز فقط در بیت «د» وجود دارد و بنابراین پاسخ صحیح، گزینه (۲) است.

- ۱۰- گزینه ۴ در گزینه (۱) گفتار تلخ، در گزینه (۲) شیرینی گفتار و در گزینه (۳) گفتار نرم حس آمیزی دارند، اما در گزینه (۴) این آرایه دیده نمی‌شود.
- ۱۱- گزینه ۱ «دیدن» و «شنیدن» جدا از هم آمده‌اند و با هم نیامیخته‌اند؛ شاعر می‌گوید: من نه آدمی به زیبایی تو دیده‌ام و نه اوصاف چنین آدمی را شنیده‌ام. «رنگین‌بیان» در گزینه (۱)، «تلخی بنده» در گزینه (۳) و «شنیدن بو» و «شنیدن رنگ» در گزینه (۴) حس آمیزی دارند.
- ۱۲- گزینه ۳ در گزینه (۱) باز شدن نیش کنایه از خندیدن، در گزینه (۲) دست از سر کسی برداشتن کنایه از رها کردن او و در گزینه (۴) گندم‌نمای جو فروش کنایه از ریاکاری است.
- ۱۳- گزینه ۳ غنا به معنی بی‌نیازی و ثروتمندی و غنا به معنی آواز، سرود و نغمه است. مستغنی به معنی فرد بی‌نیاز است و با این حساب غنا در بیت سوم با توجه به معنی بیت و همنشینی با واژه شادی در معنی آواز است و با مستغنی هم‌ریشه نیست.
- ۱۴- گزینه ۱ افعال «میاسا، میاش، مگو و مدار» فعل نهی هستند.
- ۱۵- گزینه ۴ در هر سه بیت دیگر به مفهوم ناتوانی خرد و عقل انسان از وصف خداوند و پی‌بردن به ذات او اشاره شده است. اما در بیت (۴) شاعر از نهایت شور و سرمستی خود سخن می‌گوید که او را از عقل و خرد مرحله‌ها دور ساخته است.
- ۱۶- گزینه ۲ مفهوم هر سه بیت دیگر ناتوانی انسان در وصف کردن خداوند است. گزینه (۲) به این مسئله اشاره دارد که خداوند، انسان را بر صورت خود آفرید و او را در زمین خلیفه و جانشین خود گردانید.
- ۱۷- گزینه ۱ در بیت صورت سؤال و ابیات گزینه‌های دیگر به روزی‌رسان و رزاق بودن خداوند اشاره شده است، اما در بیت گزینه (۱) به پنهان بودن خداوند و آشکار بودن تأثیر او بر جهان و بر شاعر اشاره شده است.
- ۱۸- گزینه ۳ در بیت گزینه (۳) شاعر بهاری را زیبا می‌داند که در کنار معشوق سیری شود. مفهوم سه گزینه دیگر، تجلی زیبایی خداوند در زیبایی جهان است. معنی بیت گزینه (۲) ای کسی که از لذت نوشیدن مداوم ما (یا از لذت شراب‌نوشیدن ما) بی‌خبری، ما در پیاله شراب، تجلی چهره معشوق (خداوند) را دیده‌ایم.
- ۱۹- گزینه ۳ در مقابل هستی محبوب من نیستم و بی‌چیز هستم.

#### بررسی سایر گزینه‌ها:

- گزینه (۱): تنها، کسی که عاشق باشد حال عاشق را درک می‌کند؛ پس اگر ملامتگر، عاشق را ملامت کند، به این دلیل است که حال او را نمی‌فهمد.
- گزینه (۲): در دریا منافع زیادی وجود دارد اما خطر هم زیاد است؛ اگر به دنبال سلامت و امنیت هستی در ساحل آن را بجو.
- گزینه (۴): اگر فردی از شدت ناداری هلاک شود تو به سبب دارایی‌ات در امان هستی و نباید بترسی مثل مرغابی که ترسی از طوفان ندارد.
- ۲۰- گزینه ۳ مفهوم مشترک در این بیت و عبارت صورت سؤال آن است که انسان غم خود را به هر کسی نمی‌تواند بگوید و یا کسی می‌تواند در میان بگذارد که غمگسار او باشد.
- ۲۱- گزینه ۱ بلندی نتیجه تواضع، فروتنی و خود را ناچیز پنداشتن است؛ مضمونی که در مصراع نخست بیت «الف» و مصراع دوم بیت «د» هم آن را می‌توان دید.
- مفهوم سایر ابیات، بیت «ب»:** فروغ و بلندی را تنها نزد خداوند باید جست‌وجو کرد. بیت «ج» در انتهای هر پستی، بلندی است و انتهای هر شی، روز است (دقت کنید که در این بیت گفته شده بعد از هر پستی، بلندی خواهد بود، اما بیت صورت سؤال بلندی را نتیجه پستی می‌داند).
- ۲۲- گزینه ۳ «گندم‌نمای جو فروش» به معنی جنس بی‌کیفیت و نامرغوب را به جای جنس مرغوب جازدن و کنایه از «ریاکاری» است. در مصراع اول گزینه (۳)، عبارت کنایی دل با زبان یکسان بودن دیده می‌شود که دقیقاً معنایی مقابل مفهوم ریاکاری دارد. گزینه (۱) باطن مهم است و ظاهر اهمیتی ندارد و چه بسیار افرادی که ظاهر پاکیزه دارند، اما درون آن‌ها به گناه آلوده است. گزینه (۲) همه‌چیز چه در ظاهر و چه در باطن، تحت امر و حکم خداوند است. گزینه (۴) به فقر ظاهری حافظ توجه نکن؛ چرا که در وجود او محبت خداوند چون گنجی نهفته است (آن چه مهم است باطن افراد است).
- ۲۳- گزینه ۳ مفهوم «صبور بودن در برابر بد روزگار و شاد شدن از خوبی‌های آن» در بیت صورت سؤال و عبارت گزینه (۳) مشترک است. در دیگر گزینه‌ها هیچ مفهوم مشترکی با بیت صورت سؤال دیده نمی‌شود. معنی بیت: چرا باید به خوشبختی نازید و از بدبختی تالید، در حالی که در یک چشم به هم زدن هر دوی این احوال نابود خواهند شد (زودگذر بودن غم و شادی دنیا).
- ۲۴- گزینه ۴ مفهوم عبارت صورت سؤال توصیه به دیدن عیب‌ها در کنار هنرها است؛ مفهوم گزینه‌های (۱)، (۲) و (۳) «ندیدن عیب‌ها به خاطر هنرها» است. معنی بیت (۳) زاغ که همه تن او سیاه است، چشمانش سفید است؛ تو به چشمانش نگاه کن نه به تن سیاهش. در بیت (۴) شاعر می‌گوید: با جست‌وجو کردن عیب‌های دروغین در دیگران، احترام و ارزش تو نزد بزرگان افزایش نمی‌یابد.
- ۲۵- گزینه ۴ مفهوم مورد نظر «سر به گریبان فروریدن از خجالت» است که در گزینه (۴) هم آمده است.